شرح الرسالة السابقة انه

مناقب السادات

مناقب السادات

بسم الله الرحمن الرحيم

احوال مصنف کتاب مناقب السادات

شیخ عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار آورده که
قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس سره شهرت
و فضل او مستغنی است از شرح آن اگر چه در زمان او دانشمندان
بوده اند که استادان و شریکان او بوده اما شهرت
و قبول که حق تعالی او را عطا کرد هیچکس را از اهل زمان او
نکرد از تصنیفات او یکی حواشی کافیه است که در لطافت و متانت
بیعدیل واقع شده و هم در حالت حیات او مشهور عالم گشته
و ارشاد در نحو که در وی تسهیل در ضمن تعبیر التزام نموده و ترتیب
جدید اختیار فرموده است نیز متنی است لطیف و متین بی
نظیر و قرین و بدیع البیان نیز متنی است در علم بلاغت

در انجا مقید بسجع شده است و بحر امواج تفسیر قران مجید کرده

بعبارت فارسی و در وی بیان ترکیب و معنی فصل و وصل

داده است و در انجا نیز از برای سجع تکلفی کرده است

قابل اختصار و تنقیح و تهذیب است و بر اصول بزدوی تا مبحث

امر نیز شرحی نوشته و کتب و رسائل دیگر نیز دارد

فارسی و عربی و رساله دارد در تقسیم علوم و در صنائع نیز

رساله فارسی دارد و سلیقه شعر نیز دارد و این قطعه او

که بیکی از ملوک در باب طلب جایزه نوشته است مشهور است

قطعه این نفس خاکسار که اتش سزای اوست

بر باد گشت لائق بی اب کردن است

یک کس چنان نزیست که پا بر سرم نهد

ریزد همه منی و تکبر که در من است

وفات او در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه و قبر او در شهر

جونپور است قاضی شهاب الدین رساله دارد مسمی
بمناقب السادات در انجا داد عقیدت و محبت با اهل
بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرمایه
سعادت و موجب نجات وی در اخرت ان خواهد بود
ان شاء الله تعالی باعث تصنیف ان رساله را چنان
گویند که در زمان او سیدی بود که او را سید اجل می گفتند
از اکابر وقت بود و لیکن جمال نسبتش از حلیه علم و
فضل عاطل بود غالبا قاضی را با وی در بعضی محافل
ملوک در تقدیم و تاخیر مجلس نزاعی شده بود در اول
قائل شد بافضلیت عالم و تقدیم او بر علوی عامی بعد
از ان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درین
باب رساله نوشت و گفت که عالمیت ما متشخص و
مستیقن است و علویت شما مشکوک پس ما را تقدیم و ترجیح

بر شما ثابت باشد اوستاد قاضی شهاب الدین را
ازین معنی ازوی ناخوشش آمد مزاج حالش ازوی منحرف
گشت قاضی ازین معنی برگشت و در مناقب سادات
و فضلیت ایشان رساله نوشت و از آنچه گذشته بود
اعتذار نمود و بعضے گویند که حضرت سرور کائنات را
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دید
که او را ازین معنی تنبیه میفرماید و برا استرضای سید
اجل مذکور تحریص مینماید قاضی پیش سید رفت
و توبه کرد و رساله نوشت والله اعلم بالصواب

و فی سبحة المرجان

مولانا القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی
الدولت آبادی نور الله ضریحه ولد القاضی بدولت آباد دهلی
و تلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدهلوی مع مولانا خواجگی الکروی

وهو من تلامذة مولانا معين الدين العمراني رحمه الله تعالى
فاق اقرانه وسبق اخوانه وكان القاضي عبد المقتدر
يقول في حقه يأتيني من الطلبة من جلده علم ولحمه علم
وعظمه علم ولما توجه الموكب التيموري الى الهند خرج
مولانا خواجگي قبل وصوله الى الدهلي منها الى كالپي
خرج القاضي شهاب الدين بصحبة استاذه الى كالپي فاقام
مولانا خواجگي بكالپي وذهب القاضي الى دار الحبور
جونفور بفتح الجيم وسكون الواو والنون وضم الفاء
وسكون الواو وآخرها راء مهملة بلدة عظيمة من صوبة
اله آباد كانت دار الخلافة للسلاطين الشرقية
وذكر طبقتهم مسطور في تواريخ الهند نشأ بها كثير من المشايخ
والعلماء فاغتنم سلطان ابراهيم الشرقي والي جونفور وروده
ونضر سقاه الله سحائب الاحسان وروده وعظمه بين الكبراء
ولقبه بملك العلماء فزين القاضي مسند الافادة وفاق

العطارد في افاضة السحائب والف كتبا سارت بها الركبان

العرب والعجم واذكى سراجا اهدى من نار الموقد على العلم

منها البحر المواج تفسير القرآن العظيم بالفارسية والحواشي

على كافية النحو وهي اشهر تصانيفه والارشاد وهو متن في النحو

التزم فيه تمثيل المسئلة في ضمن تعريفها وبدائع الميزان

وهو متن في فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوي

في اصول الفقه الى بحث الامر وشرحا بسيطا على قصيدة

بانت سعاد ورسالة في تقسيم العلوم بالعبارة الفارسية

ومناقب السادات بتلك العبارة وغيرها توفي لخمس

بقين من رجب المرجب سنة تسع واربعين وثمان مائة

ودفن بجونفور في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم

الشرقي رحمه الله تعالى

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والعاقبة للمتقین
والصلوٰة والسلام علی رسولہ محمد والہ
واصحابہ وازواجہ وذریاتہ
وعترتہ اجمعین

امابعد بدانکہ بندہ درگاہ نبوی وحریم

بارگاہ

بارگاه مصطفوی صلے اللہ علیہ وسلم
شہاب شمس ابن عمر دولت آبادی
چون مودت اولاد رسول ومحبت احفاد بتول
علیہم من الصلوات اجملها ومن التحیات
اکملها یکی از اصول طاعات وفصول
عبادات است وبرای روزگار باقی وپایدار
وتا قیام قیامت قائم ودائم وبرگزیدگان
لازم وبر اہل ایمان واجب ست وہر یکی از
اخیار وابرار ومردمان نیک تبار در

اوصاف و محامد ایشان دم زند لان
من احب شیئا اکثر ذکره بحکم این
مقدمه چهل حدیث با ترجمه مرتب کرده شده
تبرکا ابتدا بآیات وانتها بمسائل و حکایات
مرکب و بده باب مبوب کرده اند تا هر که بخواند
بداند و بر موجب ان کار کند. با انبیا در حشر
عاشور المبعوث و بمراتب سعد ای عشره مبشره
رضی الله عنهم موروث شود. آمین
یا رب العالمین اللهم بحق سید المرسلین

محبان

فهرست ابواب

باب اول در مودت اولاد رسول صلعم ۶
باب دوم در بشارت محبان اولاد او صلعم ۴۰
باب سیوم در رعایت اولاد او ۵۹
باب چهارم در فضیلت اولاد او ۹۶
باب پنجم در ثبوت نسب علوی فاطمه رضا ۱۴۱
باب ششم در شیوه وسیله ساختن اولاد رسول صلعم ۱۵۶
باب هفتم در اسما و القاب سادات عظام علیهم السلام ۱۸۱
باب هشتم در انکه هیچکس از سادات باصرار کفر نمیرود ۲۰۶

باب نہم ۲۲۱ در ذکر منشور سادات ۸ ..

باب دہم ۲۳۷ در ذکر لعنت بر یزید و اعوان او ..

باب اول در ثبوت اولاد رسول صلعم

قوله تعالی ذلك الذی یبشر الله
عباده الذین امنوا وعملوا
الصالحات ؛ قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی
فی الکشاف وفی المدارك لما نزلت هذه
الایة قیل یا رسول الله من قرابتك

من هؤلاء الذین وجبت علینا — علیکم

مودتهم قال علی وفاطمة وابناهما — قیل من هم

نکته درین انست که چون مصطفی صلعم

حبیب حق ست و علویه محبوب رسول صلعم اند

چنانچه بتواتر معروف و بتوارث مشهورست — [illegible]

ومودت اعز ترین اعزاز است و محبوبان رسول

اشرف ترین اشرافند پس اعزاز باشرف

تشریف دارد تا صرف الشیٔ فی محله باشد

ومودت انست که جور وجفای محبوب را

شفای دوای خود داند و جرم و خطای مرا

وفا خواند و بلیات و ناکامی وی سر نهد

و جمله چیزها بهر وی در بازد و بعده مودت

کامل باشد پس مودت قربی بر مومن

سنی بنص صریح واجب و ثابت شد

هر که قبول کند و منقاد شود مومن موحد باشد

والا کافر ملحد و ملعون مرتد شود

قال امام الصغار رح المودة هی التی

فیها ثبات واستقرار لان المودة

هى الوتد وهو يدل عليه وقيل المودة
هى الصداقة اى هى التى فيها صدق
بان يكون محله القلب دون اللسان
الصدق دوستی داشتن ومنه الصديق   راستی
راست گو داشتن ومنه الصادق وعلى هذا
القياس المودة نهاية المحبة والمحبة
الاطاعة والانقياد وضدها الاستكبار
والعناد وعليه الاشهاد قول الشاعر شعر
لو كان حبك صادقا لاطعته

ان المحب لمن يحب يطيع

ولهذا قال ابن عباس مودت انست كه

ميخواهم كه در معرفت ومظاهرت ايشان

سعى جميل كنيد وبا دوستان ايشان دوست

ويار وازدشمنان ايشان بيزار باشيد

وعليه قول الشاعر شعر

با دوستان دوست ترا دوستى رواست

با دشمنان دوست ترا دوستى خطاست

وفي الكشاف تود عدوي ثم تزعم انني صديقك

لیس یغاب عنک البلاد یعنی دوست داری دشمن مرا

پس کمان بری که من دوست توام نیست

براین دعوی تکر حق دور از تو فالحاصل مودت

وتصدیق بمعنی واحدست والتصدیق

التسلیم والانقیاد وترک الاستکبار

والعناد واتفق علیه اهل الشریعة و

اللغة ازانکه کفار مخاطبند بقبول شرائع

نه باتیان ومکلفند بترک عناد واستکبار

با مصطفی صلعم که عناد واستکبار کسانی

الشوکر

حمق

که مصطفی را چند مثل عناد اقربا و اولاد او

و هم ازین است که اگر کسی جمیع اساس شرایع ورا

بتن معمول دارد و با اهانت علوی را علویک

یا موی مصطفی را مویک گوید کافر گردد و نیز

اگر کسی محبوب رسول را دشمن دارد کافر شود

بلکه اگر کسی گوید مصطفی صلعم کدو را دوست داشت

من دوست نمیدارم کافر شود و بدین معنی آمدست

که المتکبر ملعون یعنی تکبر با مصطفی و یا با کسی

که تکبر ایشان بوی باز گردد بدانکه تکبر و اهانت

وجفا وحقارت ولد بوالد عقلاً ودیناً و
حسًّا وشرعاً ثابت است وبرآدمی زاده که بشیر
بشر پرورده عیانی واظهر البیانست بلکه
اهانت غلام که از نسل هندو وجهود باشد
سرایت بصاحب است واین معنی از صبیان
کافیه خوان تحقیق کرده باشی در ترکیب
زیداً ضربتُ غلامَه ای اَهَنتُ
تقدیر کرده اند چه گمانست ترا که اهانت
کفش عالم که از پوست گاو وچرم خر است

بسا سی جمله کفر بود لاسیما فرزند مصطفی

صلعم که جزء اصلی و پرکاله صلبی و قلبی است

اهانت و عناد بمصطفی صلعم سرایت نکند

حاشا الله لا یظنه احد و لهذا در تذکرة

الاولیا میگوید هر کرا بر محمد صلعم ایمان است

و بر اولاد او ایمان ندارد بر محمد صلعم ایمان ندارد

یعنی تا از استکبار و عناد اولادش

باز نیاید از عناد مصطفی باز نیامده باشد

نمی بینی که دشمن اولاد شاه دشمن شاه است

وحب اولاد وش محبت باشد ست وازین معنی
در زاهدی وعتابی میگوید که مودت اولاد
رسول صلعم شرط صحت ایمانست زیرا که
تصدیق ومودت یکی ست وبمعنی واحد ست
کما بیناه وانچه بعضی حکمای منطق گفته اند
التصدیق العلم وایمعنی درین محل غیر مرتبط نیست
الا انکه ابو علی سینا رح که درین محل تصور
بمعنی تصدیق وقبول گفته ست ازانکه مجرد
علم ایمان نیست لقوله تعالی وان الذین

اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق

من ربهم وما الله بغافل عما یعملون

ای ان کسانیکه آیت توریت میخوانند

هر اینه میدانند که محمد صلعم پیغامبر برحق ست

اما عمل ایشان خلاف علم ست ومجرد

یقین نیز ایمان نیست لقوله تعالی وجحدوا

بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا

ای انکار کردند آیات ما را که بموسی نازل

کردانیده بودیم باانکه یقین رسیده داشتند که اینهمه حق ست

ومجرد عرفان نیز ایمان نیست لقوله تعالیٰ

الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه

کما یعرفون ابناءهم ای اهل کتاب

هر اینه می شناسند محمد رسول الله را بلی

شک وشبهه چنانچه پسران خود را می شناسند

وقیل المودة نهایة المحبة وفی تفسیر

السلمی عند قوله تعالیٰ وقد شغفها حبًّا

قال الجنید رح المحب من لا یری جفاء

المحبوب جفاء بل یری جفاءه وفاءً

وفی کشف المحجوب عن یحیی بن معاذ رح

حقیقة المحبة ان لا تنتقص بالجور

والجفاء ولا تزید بالبر والعطاء

پس حاصل معنی این آیه این باشد که بگو یا محمد

مر این گروندگان خود را نمیخواهم از شما بر

تبلیغ وحی اجر را مگر آنکه از جور و جفای اولاد

من احتراز کنید و احسان و حسنات از ایشان

باز مگیرید و از جهت فسق و فجور ایشان با بد ازید

وانچه منار ایشان باشد بر ایشان رسانید

لانه نتیجة المحبة وعلامتها لقوله تعالی

ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا

فی الزاهدیة والعتابیة یقترف ای یکتسب ویعمل

هرکه ایشانرا دوست دارد تحقیق ان دوستی را

ثنا گوید ودوام نیکوئی کند که دوستی ورای حسنات

وچون حسنه بعد مودت ذکر کرد معلوم شد که حسنه بعد

مودتست وفی زاد الفقهاء مسئلة لو قال ان

احببتنی فانت طالق فلو قالت احبک

طلقت لانها اخبرت عما فی ضمیرها واما

اذا سکتت فلا یعرف الا بالاثر وهو
بزیادة الهبات والعطیات وحاصله اگر مردی
زن خود را گفت که اگر مرا دوست داری ترا طلاق
اگر زن گوید دوست میدارم مطلقه شود و اگر ساکت
ماند شناخته نشود مگر بعلامت وان از دیاد هبات
و بخشش ست وعطیات زیرا که این نتیجه مودت
ومحبت ست ودرینباب شیخ سعدی فرماید فرد

یار آن بود که صبر کند در جفای یار
تا در سبیل دوست بپایان برد وفا

یار آن بود که مال و تن و جان [illegible] فدا

وبس

پس چون معنی علامت مودت بتورسش گشت
و مومن بحکم نص محب اولاد رسول است پس اگر
ولدی از اولاد رسول بر مومنی رود که خود را
مومن میگویاند و حوایج و اغراض خود بوی
عرض کند و چیزی از وی خواهد و سوال کند
هدیه باشد نه گدائی زیرا که خواست محبوب
هیچ محب مکروه نه پندارد و لهذا مصطفی صلعم
از یاران و اهل بیت خود پرسیده ست
هل عندکم شیٔ آکله فانی جائع و فی آخر الحدیث

فی باب التبسم قد سال النبی لبعض حوائجه
من اصحابه بلکه اتحاد و یکانکی انست که
کالای دوست بی اذن دوست ستاند
وسمی لهذا النوع الرضاء المستدل
و در کلید دمنه میکوید هر که نصیحت از بادشاهی
بپوشد و ناتوانی از طبیب پنهان کند و اظهار
درویشی و فاقه بر دوستان جائز نه بیند
خیانت کرده باشد نه دیانت   در فوائد
جلالیه میکوید که کاهی مصطفی صلعم در خانه ابو هریرهٔ

بیامدی واو در خانه نبودی دیگش گرم کردی
وطعام کشیدی وخوردی ازانکه دوست
نخواهد رنجید بلکه شاد خواهد شد ۞
وفی الملتقط الناصری ولو دخل فی
بیت صدیق فسخن القدر واکل
منه جاز ولو اکل من کرم صدیقه
ویعلم ان صاحب الکرم لایکره فلا باس
پس چون معنی مودت وقضیه محبت چنین است
عجب ترین اعجاب ازکسانیست که خودرا

محب و عاشق رسول خوانند و دوستان

خاندان تصور کنند و ورثة الانبیاء و الشیخ

فی قومه کالنبی فی امته خود را دانند و بیانک

دانشمندے و شیخی خود را شهره کنند مع هذا

اگر دعوت کنند اولا درسول را که فقرا باشند

نخوانند و آنان که ناخوانده آیند از در بیرون

رانند اگر دعوتی بهر حق ست از ایشان

کسی احق نیست و اگر بهر نمود از خلق ست

اجابت ان از خیانت ست نه از دیانت

وفی الطحاوی اذا علم فی الدعوة شیٔ
من الفساد او شیٔ یلحق به الطعن فی الدین
لا یجوز اجابتها و در شارق ست که هر
دعوتی ست که دران درویشان از برون دانند
و توانگران از اندرون خوانند سبب ناگذاشتن
فقرا دعوت را مصطفی صلعم بئس الدعوة
خواند خاصه که فرزندان و دلبندان رسول
که مودت ایشان بنص ثابت ست پس چون
ایشان از در درون نگذارند از محبت بیزار باشند

واین دعوت بنود بلکه ظهور عداوت با
حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وآله وسلم شعر
وای نه یکبار که صدبار وای
زین همه گبران مسلمان نمای
می آرند که چون خواجه فرید الحق والدین گنج
شکر رحمة الله را باستدعای اند میفرمود
که بیک شرط قبول کنم که سادات را پیش
درارند وصدر جای ایشان کنند هر اینه بدین
عادت قطب عالم کشته رعایت شاهزادگان

خواص دانند خصوصا رعایت کسانی که نص
ثابت شده که محل مودت و مقر محبت اند
کذا فی المدارک والکشاف ولم یقل الا
مودة القربی او المودة للقربی لانهم
جعلوا مکانا للمحبة و مقرا لها لانهم
ذکروا بلفظ فی للظرف ؛ و شیخ سعدی
فرماید ؎ شعر

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
عشق محمد بس است و آل محمد

وقالوا المودة کمال الرضا والرضی کلیلة العین؛ وعلیه نوّر الله شعر

عین الرضا عن کل عیب کلیلة
ولکن عین السخط تبدی مساویا

الحدیث الاول فی شرح التعرف حبک فی الشیٔ یعمی ویکم ویصم ترجمہ

مصطفےٰ فرمود صلعم دوستی تو در چیزی کور کند از عیوب و گنگ و کر کند از طعون و اشتکا گلہ پس نتیجۂ این مقالت آنست کہ مودت

اولاد مصطفی خاصه از جهت فرزندی مصطفی است
صلعم قطع نظر از عبادات و فجور ایشان
زیراکه در آیه مطلق قربی مذکورست و فرزندی
با تباع و صلاح موقوف نیست ازانکه هر چند
بنی آدم و بنی اسرائیل کافر شدند از خطاب
بنی ادم برون نیامدند و از بنی اسرائیل خارج
نشدند و هر چند که مصطفی افضل انبیاست
از بنی هاشم و عبد المطلب خارج نشد و هاشم
بود انچه بود المقصود مودت اولاد رسول

بفرمان خداوند رحمن منزل در قران واجب

بملازمت مساوی بر جمیع مومنان است

بلکه از اصول طاعت است رعایت ایشان

اطاعت فرمان رب است اگر از جور و جفا و عصیان

و خطای ایشان رعایت از ایشان باز گیری

بابلهی مانی که نماز میگذارد و یا روزه داشته بود

کسی مر برا ناسزا گفت وی از سر خشم نماز و

روزه شکست پس بجفای دیگر عبادت رب

گذاشتن ضرر خود است بخشم بروی و حب ایشان

خاصه از حب مصطفیٰ صلعم ست کذا فی المشکوٰة و الروضه

الحدیث الثانی احبوا الله لما یغذوکم

من نعمة فاحبونی لحب الله واحبوا اهل

بیتی لحبی ترجمه مصطفے صلعم فرمود که دوست

دارید خداوند را برای شکر هر نعمتی که بهر بامداد

میدهد شما را و دوست دارید مرا از بهر خدا و

تعالی و دوست دارید فرزندان مرا خاصه از

بهر من و فی اعلام الهدی عقیدة شیخ الشیوخ

رضی الله عنه فمن کان فی قلبه حب رسول الله

لا بدله من محبة اولاده یعنی بس هر کرا
باشد در دل او محبت رسول الله صلعم بس چاره
نیست او را از دوستی اولاد او و لا بد گفت
تا دانسته شود که حب ایشان طبیعی است نه اختیاری
زیرا که حب دو نوع است اختیاری و طبیعی
کذا فی المشارق ؏

الحدیث الثالث کنا مع النبی صلعم
وهو اخذ بید عمر بن خطاب فقال له عمر
یا رسول الله کنت انت اعفض الناس الی

من کل احد والان امنت بک وصرت
احب الی من کل شیٔ لانفسی فقال
النبی علیہ السلام لا والذی نفسی بیدہٖ
لاتکون مومنا حتی اکون احب الیک من
کل شیٔ فقال عمر الان واللہ لانت احب
الی من نفسی فقال الان صرت مومنا یا عمر
ترجمہ در اثار علمی میگوید کہ روزی مصطفی صلعم
دست عمر در دست مبارک خود گرفتہ بود پس
عمر گفت سیدا مرا از تو کسی دشمن تر نبود

اکنون ایمان آوردم بتو و دوست گرفتم ترا
از جمیع چیزها مگر از جان خود پس مصطفی فرمود
که نیست ایمان بخدای که جان من بفرمان اوست
تا آنکه دوست نباشم بسوی تو از جمیع چیزها
یعنی از جان نیز پس عمر گفت یا رسول الله
اکنون من ترا از جان نیز دوستر میدارم
پس مصطفی صلعم فرمود که اکنون مومن و نبی
و صحابی سنی شدی * خطابی گوید
مراد ازین محبت اختیاریست نه طبیعی زیرا که

محبت طبیعی دوستی مال و ازواج و اولاد است

که بان باختیار دست ندهد و محبت اختیاری

محبت خدا است و مصطفی با برگزیدگان است

اگر اختیاری نبودی عمر آلآن نگفتی

شیخ احمد بخاری گوید هر آینه باو اولاد رسول

حب طبیعی است او و در عین عنایت عطیت است

اگر چه گناه عالمیان دارد اگر محبت طبیعی نباشد

باختیار بدست آید اگر بکوشش و سعی بدست

نیاید تحقیق دانند که ویرا از رحمت حق تعالی

رانده اند پس اگر از صباح تا رواح پیشانی

خود بر زمین مالد و علم اولین و آخرین خواند هیچ سودی

ندارد و برای اعتماد نشاید از انکه بسیار حکمای

پارسا رانده شده اند علامت ثبوت ایمان

انست که اولاد رسول را دوست دارد

وظیفه دوستی انست که از دیدن ایشان

خوش حال شود

الحدیث الرابع فی المصابیح رواه المطلب

بن ربیعه ان العباس دخل علی رسول الله

مغضبا وانا عنده فقال ما اغضبک قال
یا رسول الله ما لنا ولقریش ان تلاقوا
بینهم تلاقوا بوجوه مبشرة واذا تلاقونا
لقونا بغیر ذلک فغضب رسول الله صلعم
حتی احمر وجهه ثم قال والذی نفسی بیده
لا یدخل قلب رجل ایمان حتی یحبکم لله ولرسوله
ترجمه مطلب بن ربیعه گوید روزی پیش حضرت
حضرت رسالت حاضر بودم عباس رضی الله عنه
امد و خشم شده مصطفی فرمود که یا عباس در

غضب کرد و مرا گفت یا رسول الله چه نقصانست

ما را و چه زیادتست مر این قریش را که چون با

یکدیگر ملاقات کنند ملاقی شوند بروی های

خوش و بشرهٔ تازه و چون با ما ملاقی شوند

خوش نمی‌گیرند پس مصطفی صلعم در غضب شد

چنانچه روی مبارک ایشان سرخ گشت

پس فرمود بخدائی که جان من بامر اوست

در نیاید ایمان در هیچ دل تا دوست ندارد

شما را و لفظ کم خطابست سوی جمیع قرابتیان

وصدق محبت آنست که هرچه ایشان خواهند

دریغ ندارند تو

حکایت در شرف النبوة آورده است

که در بغداد علوی بود که او را سید خاتم گفتندی

سبب نامش چنان بود که در دست شخصی

انگشتری بود و بدید از وی خواستان مرد نداد

دران شب آن مرد مصطفی را در خواب دید که از وی

روی گردانیده و فرمود که تو همانی که انگشتری

بخواست فرزند من تو ندادی بعده آن مرد

کی روا بنی فاطمه را دید که رو از وی بگرداند.

بسیار عذر خواست چون روز شد انگشتری

با هدایای دیگر پیش ان شاهزاده برد و داد

پس ازان باز سید خاتمش گفتندی و

~~وانند که بیگانه ست~~ اورا ازان خود کنند

وانکه دانند که بیگانه ست اورا واگذارند

چون ابوجهل ملعون و یزید لعین اللهم

باب دوم در بشارت محبان اولاد رسول صلی الله علیه وسلم

قال الله تعالی ومن یقترف حسنة نزد له

فیها حسنا ان الله غفور شکور

وفی الزاهدیه هرکه نیکوئی کند در حق اهل بیت
رسول خداوند عزوجل در حق او نیکوئیها کند
بانواع نیکوئی ازانکه حسنة نکره است
وحسنا نیز نکره واقع شده وانواع نیکوئیها
بسیارست وازجمله ان دو نیکوئی را بذکر
خاصه یاد کرده که همه انبیا واولیا طالب و
جویان آنند یکی امرزش گناه دوم قبول
طاعت باطل یعنی من دریای غفورم گناه کرده اش
می امرزم وشکورم طاعت باطلش بپذیرم

واین بشارتی ست که بغیر ازین حسنه بدین

نعمت نرسی یکی آنکه بمجرد اکتساب بقبول

وعده کرده دوم حسنا نکره فرمود تا شامل

باشد کل حسنات را و در آیه دیگر فرموده است

مَن جاء بالحسنة فله عشر امثالها اُیّ یوم

القیامة امر صعب و شان عظیم من اکتسب الآن

آمدن بحسنه

حسنة جوزی فی ذلک الیوم بعشر امثالها

فالعاقل هو من اختار جزاء هو یبقی بازاء

ما هو فانٍ فالباقی هو اثر الحسنات والفانی

هو النفس ای ما یشتهیه النفس حکم علیه
بالغناء فیفنی لامحالة وان اختار الفانی
یتاتی له الندامة یوم القیمة اخوانی
رحمکم الله ارحموا علی عترة نبیکم وعظموهم
واحسنوا الیهم بالعطایا والهبات
ما استطعتم وان شق علیکم وان حصل
لکم ذلک ببذل انفسکم واموالکم
فابذل مالک ولا تغفل من ذلک واعلم وانعم به
انک اذا احسنت الی غیرهم حسنة جوزیت

بعشر امثالها واذا احسنت الیهم تبشر بانک
تموت مسلما روز قیامت امدن بجسنه
کاری صعبست بعد شل ان نیکوئی راده جزا
دهند وعاقل انست که درین دنیای فانی
جزای باقی حاصل کند لقوله تعالی ما عندکم
ینفد وما عند الله باق وکرنه فردا حسرت
بری وندامت خوری اکر میتوانی بقدر امکان
در وسع عطیات وهبات درحق ایشان کن
اکرچه جان وروان فروختنی ودربا ختنی بود

در بازو خدا اساز واین نعمت بدست آر
پس از محبت ایشان غافل مباش زیراکه
اگر در غیر ایشان نیکوئی کنی بعد قبول ده
جزا دهند و در حق ایشان بجز و احسان
بشارت و امید اختتامش با ایمان ست
الحدیث الاول فی الکشاف آلا و من مات
علی حب ال محمد مات مومنا الا و من مات
علی حب ال محمد مات مستکمل الایمان
الا و من مات علی حب ال محمد مات تائبا

الا ومن مات علی حب ال محمد مات شهیدا

الا ومن مات علی حب ال محمد یزف الی

جنة کما یزف العروس الی بیت زوجها

الا ومن مات علی حب ال محمد

مات علی السنة والجماعة الا ومن مات

علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار

ملائکة الرحمة ترجمه پیغمبر فرمود صلعم

آگاه باشید هر که بر التزام دوستی اولاد محمد

میرد با ایمان مومن میرد و هر که بر دوستی

اولاد محمد میرد با کمال ایمان میرد و هرکه
بر دوستی اولاد محمد میرد تائب میرد
و هرکه بر دوستی اولاد محمد میرد شهید میرد
و هرکه بر دوستی اولاد محمد میرد بفرستند
او را سوی بهشت چنانچه فرستند عروس را
سوی خانه شوهر و هرکه بر دوستی آل محمد میرد
بر سنت و جماعت میرد والسنة فعل
الرسول و شنیده باشی که مصطفی علیه السلام
با ایشان چه محبت و چه شفقت داشت

والجماعة فعل الصحابة والصحابة کلهم
لاتباعهم النبی استحلوا محبة عترته
علیه السلام وکذلک التابعون
لاتباعهم الصحابة احبوا اولاده
ومذ ذلک الوقت الی یومنا هم الذین
سموا مومنین لمحبتهم ایاه فالحاصل
ان الله جل ذکره وعز شانه امر بحب
المومنین عامة والنبی وعترته خاصة
کما ورد فی کنز العباد یعنی از الکاه الی یومنا

سنیان محبان ایشانند همچنین هر که
بر دوستی آل محمد بمیرد گور وی زیارت گاه
فرشتگان رحمت باشد حاصل الام
حضرت عزت اولاد رسول را دوست میدارد
چنانچه در کنز العباد آورده که حضرت مصطفی صلعم
بدوستی اولاد فرموده و دوست داشته
و همچنین صحابه و تابعین و صلحا و فقهای
مومنین دوست داشته اند و بدوستی
ایشان فرموده اند پس محبت ایشان فرض

قران و بقول و فعل مصطفے و صحابه و تابعین
و سلف و خلف ثابت ست پس هر کس
که قبول نکند منکر شریعت و مرتد طریقت
و ملحد حقیقت باشد العلیم یعلمه و
السعید یعمله و علیه قول الشاعر شعر

دمبدم دم را برای مصطفی باید زدن
دست دل در دامن ال عبا باید زدن
نقش حب خاندان بر لوح دل باید نگاشت
مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

دم مزن با هر که او بیگانه باشد از نبی

گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن

هر درختی کو ندارد میوه حب آل علی

اصل او را سر بسر با تیشها باید زدن

پس هر که اولاد مصطفی را بدوستی او دوست

دارد فردای قیامت با مصطفی و اولاد او

برانگیخته می شود

الحدیث الثانی من الدرر قوله تعالی

عند ملیک مقتدر قال یا علی اما علمت

من احبنا واستجمل محبينا اسکنه الله

معنا عند ملیک مقتدر ترجمه

مصطفی صلعم فرمود یا علی آیا نمیدانی تو

هر که دوست دارد مارا بلفظ جمع ذکر کرد

تا جمیع اهل بیت را شامل باشد و تعظیم کند

دوستان مارا فهو جای دهد او را خدا و غیر

عز و جل نزدیک ما عند ملیک مقتدر

پس هر که نزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

مقرب جای یابد بمرتبه مصطفی شود اللهم

الحدیث الثالث من شرف النبوة والدر

روی علی کرم الله وجهه ان النبی صلعم

اخذ بید الحسن والحسین وقال من

احبنی واحب هذین وابا هما وامهما

والهما کان معی فی درجتی یوم القیمة

ترجمه روایت میکند امیر المومنین علی کرم الله وجهه

که مصطفی صلعم بگرفت بدست مبارک خویش

حسن وحسین را دران حال فرمود هر که دوست

دارد مرا و مرا این دو کودکان را و پدر و مادر ایشان را

وفرزندان ایشانرا باشد با من در درجهٔ من
روز قیامت در بهشت پس کدام نعمت
ورای این باشد وکدام ابله وجاهل بود
که بدین نکوشد الهی گروندگان امت
مصطفی را ازین نعمت محروم نگردانی و
غافل نکنی وهر یکی را بدین دولت مشرف گردانی
الحدیث الرابع فی المغنی عند قوله تعالی
وان من قریة الا نحن مهلکوها الایة
قال طوبی لمن مات فی حبنا واهل البیت

او قتل فله الجنة ترجمه مصطفی صلعم فرمود
که مژده وخنک باد مران کسی راکه در دوستی ما
و فرزندان ما میرد ویا کشته شود بهشت مر
اورا باشد مسئله فی دستور الحقائق
یقول ان محب الرسول واولاده کان
معی فی الجنة لبشارة النبی لان قوله
صدق ووعده حق کما قال
حکایت در تفسیر مغنی اورده عند قوله تعالی
قل کل یعمل علی شاکلته ای علی نیته

روی عن امیر المومنین عمر بن اللیث والی

بلخ انه بر زیوما الی الصحراء لعرض جیشه

استکبر نازلین مدورا

فراسخ فعند ذلک ذکر شہادۃ امیر المومنین

حسین رضی اللہ عنہ مع یزید اللعین

وبکی بکاءً شدیدًا وتمنی قال یالیت کنت

انا مع جنودی ھذا ثمه واحارب مع عسکر

یزید مظاہر الحسین واصحابہ ومعینالہ

حب الرسول صلعم وان قتلت انا مع جنودی

كلهم ورای فی ليلة تلک واحد من اجلاء

بلدته وصلحائه رؤية كان النبی صلعم حضر

فيقول يا فلان بلغ عمر بن الليث منی السلام

وقل اطلعت علی نيتک الصحيحة وحصل لک

ثوابها وفی كفاية الشعبی رئی عمر بن الليث

بعد وفاته فی المنام فسئل ماذا فعل الله

بك فقال غفر الله لی بنيتی تلک وفقنا

الله تعالی والمومنين محبة النبی المصطفی

واله وعترته الطيبين

ترجمه روزی عمر بن لیث سلطان بلخ سوی
صحرا بعرض لشکر بیرون امده بود دید که لشکر
گران چند کرور فرود امده بود چون بدید
های های بگریست و گفت کاشکی روز محاربه
حضرت حسین و یزید لعین در کربلا باین لشکر بودی
تا جان و روان خود و این لشکر گران را بهران
شاهزاده فدا ساختمی درین شب یکی از اجل
آن شهر بخواب دید که مصطفی صلعم می فرماید
ای فلان عمر بن لیث را سلام من برسان

وبگوکه بر نیت تو ما را اطلاعی دادند و بخواب
آن رسید در کفایه شعبی میگوید که بعد از
نقل عمر بن الیث را در خواب دیدند پرسیدند
که خدای تعالی با تو چه کرد گفت هم بدان نیت
آمرزیده شدم الهی همه مومنان را توفیق محبت
خاندان روزی کنی بمنه وکمال کرمه اللهم توفنا الا ومن تعلمون

باب سیوم در رعایت اولاد رسول صلعم

قال الله تعالی فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی الایه فی الکشاف ویقدحون

على سائر الناس لانهم اسوق اى قدوة

وفى المنافع ويقدمون على سائر الناس

ترجيحا للقرابة زيراكه قرابتى وفرزندى مصطفى

صلى الله عليه واله وسلم از علم وتقوى راجح است

از حيث نسب [illegible]

وسيأتى تمامه   وفى شرعة الاسلام فى باب السفر

ويقدم اولاد الرسول بالمشى و الجلوس

وفيه ايضا فى باب الصحبة ويعظم اولاد الرسول

ويسعى فى حوائجهم ويحبونهم بقلبه ولسانه

ويقدم على نفسه فى كل شان

وفی التشریح للامام فخر الحق والدین الرازیؒ
لا یجوز للرجل العالم والمتقی ان یجلس فوق
العلق فی الامی وابیه الامی لانه اساءة
فی الدین وروی ابن رستم عن محمدؒ لیطلب
المرقع والمددة ای در جمیع کارها اولاد رسول را
برخود مقدم دارید و در صدر پدر ناخواندن
نشستن جائز نیست که این کارها بدست
در دین چگویم اکاه باش ای عزیز من که از
صدر نشستن ذلیل عزیز نشود و از فرو نشستن

عزیز و ذلیل نگردد بزرگ کسی ست که مرتبه و
جای خود شناسد و اگر فرو نشیند در عظمت
وی هیچ قصور نپذیرد اگر تو اولاد رسول را
از بهر عداوت و یا حقارت بر صدر ننشانی
و یا سلام نکنی ایشان را چه کم آید اگرچه یزیدیان
هزار بار بر ایشان لعنت فرستادند خداوند
تعالی بهر عمارت دل ایشان ثنا می گوید
لقوله تعالی سلام هی حتی مطلع الفجر
فی الروضة ثنائو ای ثنار علی اولاد محمد

وقوله تعالی سلام علی آل یاسین

ای ال محمد وهو مقطوع عن الاول کذا فی الزاهریة

الحدیث الاول فی اخبار الثمار و شرف النبوة

اربعة انا لهم شفیع یوم القیمة ولو اتوا

بذنوب اهل الارض المکرم لذریتی

والقاضی لحوائجهم والساعی عند اضطرارهم

والمحب لهم بقلبه ولسانه ترجمه مصطفی

فرمود صلعم چهار کسند که من ایشانرا شفاعت

کننده ام روز قیامت اگرچه آمده باشند

بکناهان تمام زمینیان یکی کرامی دارند
اولاد من. دوم کسی برارند حاجات ایشان
سیوم کوشنده در کارهای ایشان چهارم
دوست دارند مرایشان را بزبان ودل
وفی الدرر هم حجة الله علی الوری فیهم نزل
قل اوتی هذه هل اتی وقل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی وعلیه
قول الشاعر شعر
هم معشر حبهم دین وبغضهم

کفر و قرب بحد منجا و معتصم

یعنی سادات گروهی اند که دوستی ایشان

دین ست و دشمنی ایشان کفر ست و قرب

ایشان جای نجات و محل عصمت ست

هر که اینک نجت از بین ست ایشان باید بین

سگ تا بدو شناسد و الا بد بخت ست مصراع

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار قطعه

بود یم گوهری بتو افتاده رایگان

نشناختی تو قیمت ما از سر جفا

بیدین کی شناسد خورشید را بخبر

خود شیشه گرچه داند یاقوت را بها

حکم خدای بود وگرنه یکی بگوی

خاقانی از کجا و هوای تو از کجا

هرچند که ابوجهل پلید از مصطفی توقیر جست

و فرعون از موسی استکبار کرد عند الله

ذلیل و خوار تر شدند واگر تو نیز اولاد رسول را

هزار بار خوار کنی و ذلیل کنی و اهون خوانی

عند الله اعز اند در عظمت و جلال و منزلت

و کمال

وکمال ایشان بهیچ نهج قصور و نقصان نپذیرد

کما قال الشاعر بیت

اندر کمال احمد مرسل چه کم شود

بوجهل گر زجهل نگوید درود را

وفی الکشف عن السدی الا المودة فی

القربی نزلت فی ابی بکر ای خطاب

لا اسئلکم در حق ابوبکر است از انکه حضرت

صدیق مودت شان بکمال داشت از انکه

عتیق نار و رفیق غار و ابرار و افضل اخیار بوده

قدر ایشان را شناختہ قال الشاعر شعر

نور باید کہ نور را بیند   دیدۂ دیو حور کی بیند

جنس باید کہ جنس را داند   غیر کاتب نوشتہ کی خواند

الحدیث الثانی فی المشارق قولوا اللھم

صل علی محمد وعلی ازواجہ وذریاتہ کما

صلیت علی ابراھیم وعلی ال ابراھیم

وبارک علی محمد وعلی ازواجہ وذریاتہ

کما بارکت علی ابراھیم وعلی ال ابراھیم

انک حمید مجید وفی العلمی قال الاصحاب

حين سالوه كيف نصلي عليك يا رسول الله

فقال الحديث در علمی میگوید صحابه پرسیدند

یا رسول الله بر تو چگونه درود گوییم حضرت رسالت

فرمود بگویید ای بار خدایا رحمت کن بر محمد

و بر زنان و فرزندان او چنانچه رحمت کردی

بر ابراهیم و بر آل ابراهیم و برکت کن بر محمد

و فرزندان و زنان محمد چنانچه برکت آوردی

بر ابراهیم و آل او التبارک التعاظم

كذا في الزاهدي

سوال خداوند میفرماید یا ایها الذین امنوا

صلوا علیه وسلموا تسلیما وما می گوئیم

اللهم صل علیه خداوند میگوید درود گوئید

ما میگوئیم تو درود گو این امر بمعنی قبول است

یا رد جواب الصلوة من الله المغفرة

ومن المومنین الدعاء ترجمه درود از

خداوند مغفرتست واز مومنان دعا خداوند

میفرماید که محمد را دعا کنید ما میگوئیم بر محمد

رحمت کن

در آخر ظهیری آورده است که چون خدا و محمد
پاک کند و نحن فینا العیوب پس التماس میکنیم
که ملکا تو پاکی و محمد هم پاکست درود گو بر محمد
تا درود پاک بر پاک باشد اما ابو القاسم
میگوید که عجب ترین ازان کسانی است
که در نماز میگویند ای بار خدا بر اولاد محمد درود
گوی و بیرون نماز با ایشان استکبار کنند
و مغرور بجاه و دولت و مال و مملکت شوند
و اگر بر کاب ایشان دوند نه بینند و اگر

عوائض اغراض تعریض کنند جواب ندهند
واین عین از خاصیت فرعونست درجلاءِ نیابت
کند و در ملا انا ربکم الاعلی گوید و ندانم
ان بطش ربک لشدید یعنی گرفتن پروردگار
هر اینه سخت ست یا حال موافق قال کن یا
قال موافق حال کن ای عزیز ترا فرد ا
کار و کردار با خاندان ایشانست بیندیش
تا شرمسار نگردی چنانچه در نماز درود میگوئی
بیرون نماز نیز تعظیم کن یا چنانچه در بیرون

نماز اسنکبار میکنی درون نماز نیز کن

والعیاذ بالله منها

نقل از طحاوی

فی المضمرات نقل از زاهدی می آرد که هر وقتیکه

نام مصطفی صلعم شنوند واجبست درود گفتن

و فتوی هم برین قولست تا مخالف باشد

با خوارج علیهم اللعنة کذا فی شرح البزدوی

عند قوله صلی علیه

و در مدارک میگوید حضرت عزت در دنیا فرشتگان

فرستاده تا هر آنکه نام مصطفی صلعم شنود

درود گوید آن فرشته او را دعا کند خداوند بعد

با جمیع ملائک آمین گوید ای اجبت

و در خلاصه میگوید که در آخر زمان هیچ طاعت

بی ریا غیر از درود نیست

الحدیث الثالث فی شرح الفرائض السراجیه

من صلی علی فی کتابه لم یزل الملائکة

یستغفرون له ما دام اسمی فی ذلک

الکتاب ترجمه مصطفی صلعم فرمود هر که بر

من درود نویسد در کتاب خود همیشه او را

فرشتگان طلب آمرزش کنند تا که نام من

دران کتاب باشد ان الله تعالی قرن اسمه باسمه صلعم

القصه حضرت عزت ذکر خود با ذکر مصطفی صلعم

یاد کرده مصطفی صلعم درود با اولاد خود جمع کرده

تا عاقل داند که جزو از کل و فرع از اصل خارج

نیست ولهذا امام شافعی گوید هر کرا اشتیاق

زیارت حضرت رسالت باشد و بعذری

باز ماند باعتقاد پاک زیارت یکی از حسنین کند

ثواب زیارت مصطفی صلعم حاصل گردد

کرد استفاد ذلک من قوله لا اله الا انا و محمد رسولی وقوله لا اله الا الله محمد رسول الله وقرن النبی صلوة باولاده حتی امر باصحابه حین سالوا عنه کیف الصلوة علیک قال قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم فیعلم اللبیب ان الجزو لا ینفک عن الکل والفرع لا یفارق الاصل ۱۲

و امام محمد بن حسن الشیبانی میگوید بارها دیدم

که امام اعظم هر شب زنده داشتی و بروز صائم

بودی و به نیت زیارت مصطفی صلعم بزیارت

امام محمد باقر آمدی و فتوحات بمجاوران

دادی و خود در مقبره جاروب زدی بر آستانه

ازین چنین مراعات امام اعظم بمدارج عالی شده

عجب ترین اعجاب ازان کسانی است

که روضات سادات درون شهر گذاشته

بزیارت عمرو زید قصد کنند زهی غفلت و حرمان

سعادت ... رباعیے

غرق آبیم و آب میجوییم   در وصالیم و بیخبر ز وصال

آفتاب اندرون خانه ماست   در بدر میرویم ذره مثال

الحدیث الرابع فی فوائد الخلاصة قال علیه السلام اکرموا

اولادی الصالحین لله والطالحون لی

ترجمه پیغمبر صلعم فرمود بزرگ دارید اولاد صالحان

مارا بهر خدا و اولاد فاسقان مرا از بهر من از

انکه گفته اند با نیکوکاران بد بودن خیانت است

و با نیکوکار نیک بودن معاملت است و با بدکار

الجلد لیه

الصالحون

الطالحین

نیک بودن رعایت است

سوال چون حدیث برین نهج ست اگر شخصی
اکر تکرار فسق و تکرار جنایت کند تعزیر بغیر اعلام
جائز باشد یا نه جواب فی الشرح للامام فخر
الحق والدین الرازی رح قال الناس
کلهم علی اربع مراتب عند الفقهاء و تعزیرهم
کذلک الاول اشرف الاشراف و یقال لهم
فهم اظرف الاظراف واخطر الاخاطر
ونحو ذلک وهو الفقیه والعلوی والفقها

علی ان شرف العلمی لا یزول بتکرار
الفسق واصرار العصیان لان شرفہ بشرف
نبینا علیہ السلام وشرف الغیر یزول
بارتکاب المناھی لقولہ عزوجل
واوحینا الیہ لتنبئنھم بامرھم ھذا وھم
لایشعرون نزلت فی اخوۃ یوسف علی
سبیل الاعلام وھو فیھم بمنزلۃ التعزیر
علی تکرار الجنایات التی صدرت منھم
کالقصد بالقتل وبیع الحر والکذب

بان قالوا فاكله الذئب والعقوق
بالوالد وعلى ذلك لم يزد الله فيهم الا
الاخبار فعلم ان تعزيرهم هذا الاخير
وشرف النسب لا يزول به
وقال ابو عبد الله الجرجاني رح ان العلوي
اذا اعتاد الفسق فللامام ان يجعل منهم
قاضيا وللقاضي ان يأمر العلوي بجره
فيحبسه ثم يضربه لانهم قبيلة واحدة
فلا يجوز ذلك للقاضي الاخر بغيره اي بغير

الاعلام ان يقول القاضی سمعت انك
فعلت كذا وكذا واختلفوا فی الفقيه
قال بعضهم يزول شرفه بالاصرار والتكرار
لان العالم من يتبع بالعلم وقال بعضهم
لا يزول لان شرفه ثبت بالحكم والعلة اذا
ارتفعت لا يرتفع الحكم الثانی
هو اشرف الشريف ويقال له اظرف الظريف
والاخطر العفيف وذو شرف وخطر
وظرف وثروة ومروة وفتوة واعتبار

ونحو ذلك وهو الزاهد والعابد والراهب
فتعزيره هو الاعلام والجر الى باب القاضي
الثالث اوسط الناس وهو الرجل الذي
يكون اكثر كلامه حسنا وفعله مرضيا و
قوله صدقا ولم يكن معلنا للفسق سواء
كان سوقيا اولا فتعزيره الاعلام والجر
الى باب القاضي والحبس وقيل الضرب
الرابع الخسيس يقال له الاخس والرذيلة
والارذل وهو الرجل الذي يكون اكثر كلامه

شتمية وفحشا وفعله فسقا وقوله كذبا
فتعزير الاعلام والجر والحبس والضرب
ونحو ذلك ويجتهد القاضي فيه
قوله عند الفقهاء لئلا يندرج اهل اللغة
والعرف لان الترتيب ليس عندهم
وهم يقولون للعلوي شريف وللفقيه
مولانا وللزاهد شيخ ونحو ذلك وقوله
هو الفقيه والعلوي انما اخر العلوي
هذا لان الموضع موضع التعزير وهو الاهانة

كقولك كل اهاب اذا دبغ فقد طهر الا
جلد الخنزير والآدمي وقوله تعالى لهدمت
صوامع وبيع وصلوات ومساجد اخر
المساجد لانه موضع التهديم قوله
الفقيه وهو الذي يوخذ منه الفقه
ويعتمد على فتواه في البلدة ولا معتبر لغيره
هكذا روى الحسن عن ابي حنيفة وبشر بن
الوليد عن ابي يوسف وابن رستم
عن محمد رحمهم الله تعالى كذا في شرح الهداية

والفقه فى اللغة فهم غرض المتكلم من كلامه
وفى الشرع العلم بالشئ بصفة الاتقان
مع اتصال العمل به وللفقيه ثلثة اجزاء
الاول العلم بالمشروعات والثانى اتقان
المعرفة على النصوص بمعانيها والثالث
ضبط الاصول والعمل بذلك فاذا تمت
هذه الاوجه كان فقيها فمن جمع الكلام
والروايات دون ذلك لم يكن فقيها
عند الكل لفوات الاتقان ومن جمعها

بدون العمل لم يكن فقيها وعليه النصوص والاخبار
عدد الرمل والحصاة قوله تعالى كمثل الحمار
يحمل اسفارا وكمثل الكلب كذا فى شرح
البزدوى قوله العلوى وهو الذى ينسب الى
الحسن والحسين عند الفقهاء قوله
كذا وكذا وهو عبارة عن تكرار الجنايات
كقولك على كذا وكذا ومن قتل وزغة
فله كذا وكذا قوله واعلم ان لفظ قيل
يذكر فى قول البعض قوله شرف العلم

فی القشیریہ لیس العالم من کثرت الروایات
وانما العالم من اتبع العلم واقتدی بالسنن
قولہ الزاهد وهو التارک والمترو والقائد
وهو من رؤساء العسکر والزاهق من
رؤساء کفار العجم کذا فی المغرب
وانما قالوا للکافر شریف بتصورهم قولہ تعالی
واغرقنا ال فرعون والال لایطلق الا
علی الاشراف وکان فرعون من الاشراف
بتصورهم قولہ وقیل الضرب فبعض العلماء

ينسبون هذا الى ابی حنیفه رحمه الله تعالى

وفی الناطفی بهذه العبارة الزاهد القائد

والزاهق والعابد ممن اوسط الناس

اذا فسق اول من يوعظ ثم الاعلام ثم الجر

ثم الحبس ثم الضرب واذا فسق عالم او

متعلم فسقا يجب فيه التعزير لا يعزر بالمعلم

ويوعظ ثم يحجر ثم يحبس على اختلاف وان لخذ العقد

على فتواه فی البلدة لان لنفس العلم من الشرف

والكرم ماله يكن العادية ومن استخف

بالقران او بالشريعة او بالعلم او بالعلماء

فهو كافر ؛

وايضا في تحفة الفقهاء من استخف بالعلماء

طلقت امراته ؛

وفي الولوالجية رجل شتم الناس اذا كان

ذلك اول مرة يوعظ وقيل الشريف

من اجتنب عن المحارم سواء كان سوقيا او لا

قوله الخسيس اي السوقي لكثرة خسته وحلفه

خسته

وقيل عوام الناس لقباحة افعالهم

وفی التاتارخانیه فی الکفو قال القاضی
علی النسفی رحمه الله الخسیس الذی یخدم الظلمة
وان کان صاحب مروة لانه یاکل اموال المسلمین
حاصله در تفسیر سورهٔ یوسف امام ضیاء الدین
ستامی میگوید که علوی را تعزیر بحبس وضرب
جائز نیست زیراکه شرف او اصلی و ذاتی است
بشرف مصطفی صلعم وما بالذات لایزول
هرچند که جنایات کنند چون قطع نسب وی
نشود شرف ایشان زائل نگردد وعلیه امة

وجزآن

نکته

نکته تعزیر شریف عملی نیست چون مهتر آدم صلوات الله
وسلامه علیه را در وجود زلت آمد و هاروت و ماروت
وی کفر کردند فی الحال معزول شدند و موجب
رجم رجیم نگشتند از انکه شرف اصلی از آدم
داشتند بلکه رسل و کتب برای وعظ و اخبار
و اعلام منزل شدند و چون شیطان در اصل
از جنیان بود و بعمل تعلیم و کثرت عبادات و طاعات
و صفا از ملک گشته در گذشته بود وی را
شرف عملی شده بود لقوله تعالی و اذ قلنا

هر چند

للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
کان من الجن ففسق عن امر ربه یعنی چون
فرمان شد که آدم را سجده کنید شیطان
ذات خود را پیدا کرد و بحجب سقیم با ستکبار
پیش آمد پس هم با ول جنایت موجب
رجم رجیم شد که شرف اصلی نداشت عملی بود
زود متغیر شد قوله الا ابلیس استثناء منفصل است
ابلیس جنس ملک باشد باعتبار وصف ملک نه جوهر
کقولک الزاهد ملک ولهذا گفته اند که میان

اصلی و عملی بسیار فرق ست و هم ازین گفته اند

بر عمل اعتماد و تکیه نباید کرد زیرا که بسیار

نحریر و علمای کثیر ازانج شده اند دانا و کامل

داند که شرف نسب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

چگونه شرفی ست

حکایت می ارند که در مجلس سلطان عمر

بن اللیث بادشاه بلخ در میمنه علویان می

نشستند و در میسره فقهای نشستند

روزی دانشمندی غریب با دعوی عجیب بیامد

باسلطان مصافحه کرد وبصدر علویان
نشست سلطان گفت ای مخدوم درین
زمان اشرف انسان کدامند گفت علوی
وفقها سلطان گفت پسری دارم از زر ومنیم
که فقیه شود گفت توانم که فقیه گردانم باز
سلطان گفت تمنا دارم که پسر دوم را
علوی کنم تا هردو شرف درخاندان من
باشد ان دانشمند گفت ای شاه شرف
اصلی ونسبی ست بعمل وکسب دست ندهد

تا اب ارحام امهات و اصلاب آبا،
جمع نشوند و ایشان در حیات و ممات
و حشر و نشر افضل اند بفضل النبی صلعم
و شرف علم و زهد کسبی و عملی ست هر کسی
که بهر وقت کو شد بدست آرد چون ترک دید
صارکمان کان چنانکه لشکری کار ترکش بندی
بگذارد از قومیکه بود باز هدران قوم داخل
شود پس سلطان فرمود تا ویرا در هیچ
مجلس آمدن ندهند از انکه مرتبه خود نشناخت

اللهم اهد قومی لا یعلمون

باب چهارم در فضیلت اولاد رسول ﷺ

در ترتیب فضل الشان بقول علمای اہل سنت وجماعت

قال الله تعالی والله فضل بعضکم علی بعض

فی الرزق الایة حاصله فی کتب العقائد الکلامیة

والتمهید وعبارة دستور الحقائق للامام

فخر الدین البانسوی رحمه قال المعتزلة

وبعض الشیعة والمتفقهة [المتقشفة] لیس الفضل

بالترتیب وانما الفضل بالعلم لقوله تعالی

قل هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون الآیہ والعالم افضل العالم
کیف کان واین کان وعلی ھذا الفضل
لابلیس لتعلیمه الملک وخضر وبلعم افضل
من موسیٰ بکثرة العلم وتعلیم منه وجبریل
من محمد صلعم لقوله تعالیٰ وعلمه شدید القویٰ
واھل الکتاب افضل من نبینا قبل الوحی
وبعده من الخلفاء والصحابة والناس
اجمعین واجمعوا اھل الحق علی ان الفضل

بالترتيب افضل العالم محمد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم ثم آدم عليه الصلوة
والسلام ثم سائر الانبياء عليهم السلام
ثم الخلفاء بترتيب الخلافة ثم اولاد
فاطمة بنت الرسول صلعم لقربهم من رسول
الله صلعم ثم الستة الباقية من العشرة
المبشرة ثم اهل البدر ثم اهل حديبية
ثم الصحابة بصحبته صلعم ثم التابعون
لاتباعهم و ويس خير التابعين ثم ابو حنيفة

ثم العلماء العاملون ثم من ينفع الناس

فمن خالف عن هذا فقد ضل سواء السبيل

حاصله افضل عالم محمد مصطفی صلعم بعد ازی ادم

صفی الله و بعد ازان پیغمبران دیگر علیهم السلام

و بعد ازایشان خلفای اربعه بترتیب خلافت

بعد ازایشان اولاد فاطمه لقربهم من رسول الله

صلعم بعد ازایشان شش نفر دیگر از عشره

مبشره بعد ازایشان صحابه دیگر زیراکه

اگر کسی علم اولین و اخرین بخواند و بقدر کوه احد

زر و نقره صدقه بدهد بمنزله یک صحابی نرسد
اگرچه آن صحابی فاسق باشد یا باغی یا خاطی
چون معاویه و امثالش باشد اگرچه خواجه
ویس قرنی و امام اعظم بود و همچنین اہل کتاب
و عالم بی ایمان از مومن امی فاضل نبود اگرچه
ابلیس و بلعم ست و همچنین اہل رفض و
اعتزال و سائر مذهب اگرچه عالمند از
یک مومن سنی فاضل نیستند چگونه چگونه
باشند

در تشریح میگوید نزدیک علما و فقها عالم

صحابی کسی ست که تاویلات و تحصیلات

قول و فعل رسول الله صلعم دریابد و بعل مقرون

گرداند و ناسخ و منسوخ و ما بقی من الشرائع

بداند و عالم تابعی انست که اجماع و اتفاق و تاویل

و تحصیل و صواب و خطای اقوال صحابه و

افعال ایشان دریابد و بران کار کند

و عالم تبع تابعی انست که اقوال و افعال علمای

مذاهب اربعه دریابد و مذهب خود بدلائل و

حجج و بتوجیه و ترجیح ثابت بر صواب گرداند

و مذهب خصم چون شافعی و جز ان بر خطا کند

و مذهب اهل بدع را باطل گرداند و عالم باشد

والا بستدی متعلم بود

حکی بشر بن الولید عن ابی یوسف القاضی رحمه الله

ان المتفقه جلسوا حول ابی یوسف رح

وقالوا العالم افضل العالم کیف کان

وان کان سواء کان کافراً او فاسقاً

فقال ابو یوسف من العالم فی زعمکم

قالوا ابلیس و بلعم فقال ماحد العالم

وما مقدار العلم فبهتوا وسکتوا یعنی مردم

چه مقدار علم خوانند که او را عالم گویند و اشرف

الاشراف خوانند پس اهل مذاهب بجمع از ین

سوال حیران گشتند که عزیز من مقدار علم

کسی ندانسته است اگر قدر علم معلوم بودی

بسید رسل فرمان نشدی لقوله تعالی

وما اوتیتم من العلم الا قلیلا الایه

و موسی صلوة الله و سلامه علیه معاتب نشدی

و در دعوی علم می آرند مسئل موسی ع م

مَن اعلم الناس فقال انا فعاتبه وقيل

لابیحنیفة یا صالح فقال الامام هذا شعر

متی خبرت ان الشمس انثی

یخبخنی عفافی ان اراها

احب الصالحین ولست منهم

لعل الله یرزقنی صلاحا

و نیز می آرند که امام اعظم رضی الله تعالی عنه در مبادی

اجتهاد هیچ طالبی را رخصت استدلال نداد

روزی کودکی در کنار چاهی سرگشته امام فرمود

ای کودک نمی ترسی که بلغزی و در چاه بیفتی

گفت اگر بلغزم تنها در چاه بیفتم و تو نمی ترسی

که عالمی را بخویش مقید ساختهٔ اگر بلغزی

همه عالم را غرق کنی امام بیهوش شد چون

بهوش باز آمد رخصت اجتهاد فرمود

و در بعضی مسائل رجوع از قول خود کرد از آنکه

علم و عمل نه چنانست که بوی تکیه توان کرد

وخود را عند الله فاضل توان دانست هیهات

هیهات عجب ترین اعجاب از کسانیکه هنوز

از آن نادانانست

نحو و صرف نخوانده و تعلم اصول و فروع نکرده
بهر صدر نشینی و حلوا و شیرینی ورع بزرگ
و بارانی پیر کرده خود را از ورثة الانبیا
و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل تصور کرده اند
و آیه والذین اوتوا العلم درجات در
حق خود پنداشته و از اشراف خود را
فائق شمرده و خود را مجتهد عصر و مفتی دهر دانسته
هر اینه این آن زمانست که مصطفی صلعم بنور
معجزه دریافته و نشان داده حاصله

در مشارق ست که در آخر زمان مردمانی
باشند که پیران ایشان جاهل باشند
بسبب آنکه فتوی بغیر علم دهند فضلوا و اضلوا
امام خطابی میگوید که زمانی بیاید که مردمان
خود را عالم و زاهد گویانند و شترباني و دربانی
ملوک کنند و بچرب زبانی و شیرین لسانی ملوک
مشغول باشند و بهر فضل و صدر نشینی
خود را کانبیاء بنی اسرائیل تصور کنند و خدا نند
تمثیل ایشان بهر انست که همه انبیا بهر حق

جان داده اند و از خوف جفا و جور و ظلم

از حق گوئی باز نمانند و تا ایشان چنین کنند

عزّة از بهر آنست که برای ادرار و انعام ملوک

ورثة الانبیا گویانند از جهت حق گوئی بعذرت

پیش آیند که ملوک پیش ما نیایند اگر حقیقت

چنین هست قرب ایشان فسادٌ و وبال است

عزیز من چون ایشان بر ملوک زمانه امر معروف

نتوانند راند و موافق مزاج شان سخن گویند

چون دجال لعین با قهر شدید و اشرار بیرون آید

ویک سوی او بهشت وحوران نماید وبسوی

دیگر دوزخ وعذاب نماید باوی چگونه مخالف

باشند و توانند شد چون از انعام واکرام

وی بهره مند شدند ان حوران و غلمان چگونه

توانند گذاشت هر اینه منقادش خواهند گشت

عزیز من بمجرد بحث و ایراد و نماز و عبادت

مغرور نشوی تا بحق درست وراست شوی

زیراکه بسیار شیاطین چرب زبان باشند

در اخر ظهری آورده است اگر عالمان بهر حق

باشند مردمان را از ایشان خوفی باشد

وچون حق بگذارند خوار شوند و مردمان ایشانرا
بدگویند   الغرض اولاد فاطمهؓ بعد خلفای
اربعه از همه صحابه و تابعین فاضل ترانند
کذا فی شرح النبوة   شرح النبوة
الحدیث الاول الحسن والحسین فاضلان
فی الدنیا والاخرة وابوهما خیر منهما
ترجمه مصطفی صلعم فرمود حسن وحسینؓ فاضلند
بعد امیر المومنین علی رض وابن دلیل داست
که اولاد رسول از خلفای اربعه فاضل نیستند

قال الله عز وجل ان الله اصطفی ادم

ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین

فی الکشاف ان نبینا کان من ال ابراهیم

واولاد الحسن والحسین اولاد نبینا فالکل

ال ابراهیم

الحدیث الثانی فی المشارق ان الله اصطفی

کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا

من کنانة واصطفی بنی هاشم من قریش

واصطفانی من بنی هاشم ترجمہ مصطفی صلعم فرمود

وفی التفسیر ان نبینا کان من ال ابراهیم

که الله عزوجل بزرگ گردانید کنانه پسر اسمعیل را

از دیگر پسران و قریش را از کنانه و اولاد

هاشم را از قریش و مصطفی صلعم را از بنی هاشم

پس اولاد فاطمهؓ از همه فاضل باشند لفضل رسول الله صلعم

لقوله تعالی قل ان کان للرحمن ولد فانا

اول العابدین فی المدارک والکشاف

ان صح ببرهان فانا اعظم ذلک الولد

واسبقکم الی طاعته کما یعظم الرجل

ولد الملک لتعظیم ابیه

التشابه

وفی الزاهدیة والعباسیة الولد جزء الوالد

ولتعظیم الولد مستلزم لتعظیم الوالد فتعظیم

احدهما تعظیم الاخر یعنی پدر وجد کسیکه معظم

باشد فرزندان او نیز معظم بوند چنانکه فرزندان

پادشاه از بهر شرف پادشاه اشرف باشند

واینمعنی در مسئله کفو دانسته باشی وقوله تعالی

ولقد کرمنا بنی ادم ای فرزندان ادم را فضل

از فرزندان دیگر خلائق افضلند یعنی از فرزندان

جنیان وجزان قوله تعالی یا بنی اسرائیل

اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی
فضلتکم علی العالمین۔ وفی معالم التنزیل
فضل الاباء مفاخر الابناء۔ وفی دستور
الحقائق وحاصل شروح العقیدہ والبدایہ
واما فضل الخلفاء الاربعة علی ترتیب
الخلافة فبعدهم اولاد رسولنا علی کافة
الانام باتفاق الروایات لقربهم من رسول
اللہ صلعم وشرفه واما اولاد الخلفاء فقد
اختلفوا فیهم قال البعضهم یفضلون یفضل

ابائهم ای اولاد الصدیق افضل من اولاد
عمر واولاده من اولاد عثمان واولاده
من اولاد علی بن ابیطالب من غیر فاطمة
وهو الاصح ⁂ وقال بعضهم لا یفضل اولادهم
الا بالعلم والتقوی والاول اوجه ⁂
ازانکه چون مصطفی صلعم وخلفای اربعه رضوان
الله تعالی علیهم ازمردمان دیگر فاضلند اولادشان
نیز فاضل بوده اند ازانکه عالم بمنزله زرعلی است
واولاد رسول صلعم بمنزله زر اصلی وزر علی را

احتمال عود است و چون عود کند صار کما کان

زر را زرشناس داند و عادات را آدمی شناسد

شناسد دیگر چون شرف علم بعد ایمانست

وگرنه ابلیس از همه افضل شدی و دوستی

اولاد رسول شرط ایمانست پس یکی که بسبب

چیزی بزرگ شود از آن چیز فاضل‌تر نبود

چنانچه مرید از پیر و شاگرد از استاد و ولی

از نبی و وزیر از پادشاه

و در شرح علمی میگوید از اولاد رسول صلعم

۱۱۷

جز از خلفای اربعه هیچکس فاضل نیست
اگر از روی علم گوئی از جانب ولد الدین استاد
زاده باشند و اگر از سوی ارادت پری
پیرزاده اند و اگر از جهت بادشاهی جوئی
سلطان زادگانند بهمه وجوه ایشان بر این
امت حقی و حرمتی دارند
در تشریح میگوید هر که پیش شاگرد پدر خود خواند
شاگرد نباشد و او را نشاید که بنظر استادی
نگرد از آنکه نعمتی که او را از پدرش رسیده بود

او همان نعمت به پسرش رسانیده امین

و مبلغ باشد نه ولی نعمت فقهم من فهم و جهل

من جهل

فصل دیگر در تفسیر امام ضیاء الدین ستانجی

اورده عند قوله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول

بینکم کدعاء بعضکم بعضا ای روا نیست

هر کس را که مصطفی صلعم را بنام خواند یعنی حضرت

نبی علیه السلام را محمد و احمد گوید چنانچه مردم

دیگران را خوانند و اولاد رسول صلعم را

جائز ست که مصطفی صلعم را یا ابت یا جدے
گویند چنانچه مردمان دیگر پدران خود را خوانند
و این دلیل بین ست که اولاد رسول صلعم
از مردمان دیگر فاضلند ؛
می آرند که چون ایه لا تجعلوا دعاء الرسول
نازل شد خاتون جنت یعنی فاطمه رض پیش
مصطفی صلعم امد و گفت یا رسول الله من ترا
چگونه بخوانم فرمود که تو همان یا ابت و یا اے
میگوی کہ این غایت مهر افزا و جگر دوز است

آیهٔ لا تجعلوا در حق شما فرزندان نیست در حق

بیگانگان است

در سنن میگوید که خاتون قیامت و امیر المؤمنین

حسن و حسین رضه همیشه مصطفی را صلعم یا ابی و

یا ابت گفتندی و صحابهٔ ایشانرا یا ابن

الرسول میخواندندی ؛

فصل دیگر اگر کسی از علما و ملوک را فرزندی

از امة باشد حر نگردد و آزاد نشود و لیکن علوی

اگر چه امی باشد و گر کنیزک غیر حره تولد یافته باشد

اصیل بود و در بیع مادر زنیا ید شرف

رسولنا صلعم کذا فی الخزانۃ الجلالیۃ ؎

وفی جامع الفتاوی وکذا الامۃ من مولاها

حرۃ لانہ مخلوق من مائہ وکذا ولد العلویۃ

من جاریۃ الغیر برضاع او بنکاح لا یدخل

فی ملک مولاها ولا یجوز بیعه فیرجح جانب

الاب کرامۃ وشرفا الجد محمد صلی اللہ علیه وسلم

ولا یشارک فی هذا الحکم احد من امته

وفی الفتاوی العتابیه ولد العلوی من

جاریة الغیر حر خاص لایدخل فی ملک
مولاها ولایجوز بیعه فیرجح جانب الاب
باعتبار جانب محمد رسول الله صلعم
حاصله فرزند علوی که از کنیزک بنکاح یا برضاع
باشد حر شود ولد تابع والد بود از بهر شرف
مصطفی صلعم
سوال چون ثبوت نسب فرزند برضاع نیست
فرزند چگونه حر باشد
جواب بجهت مادر حریت نه در ثبوت نسب

زیراکه اگرچه فرزند منسوب بمادر باشد از ذریه

خارج نباشد ❊ جواب دیگر

چون نهایت مقلد بروایت دلیلی حاجت

نیست لان الروایة للمقلد کالنص للمجتهد

ولکن التعلیل لایجوز للمقلد فصل دیگر

فرزند عالم وقاضی وسلطان را عالم وقاضی

وسلطان نخوانند وفرزند سید است

اگرچه حرفتی دیگر کند ❊

فصل دیگر مردم هرچند که زاهد وعالم شود اتباع

سنت منشور نتواند وعلوی هرچند که امی
باشد کسی اورا از منشور باز ندارد و مردم هرچند
عالم وزاهد باشند اگر عجمی بود دخترش با عجمی
کفو بود وعلوی اگرچه امی باشد با عربی کفو نبود
فصل دیگر عالم نزدیک بعضی در قبیله خود فاضلست
یعنی انس در انس وجن در جن وحائک در
حائک وحجام در حجام وعلوی از جمیع قبائل
فاضلست بشرف رسولنا صلی الله علیه وآله وسلم
فصل دیگر در باب علما وصلحا چنانکه آیات

واحادیث فضائل نازلست نصوص ائمه
نیز درباب ایشان واردست اما در فضل
سادات نصوص بسیارست ولیکن در ذمائم
و توبیخات ایشان هیچ نصی صریح و حدیثی
صحیح وارد نیست بلکه محل اصلاح ایشان نیز
رعایت فرموده اند که قال النبی صلعم الصالحون لله والطالحون لی
فصل دیگر حضرت رسالت پناه صلعم سادات
را برابر قرآن ذکر کرد تا دانسته شود چنانچه آیات
قرآن بسیار از کتب فاضلند اگرچه محکی از حکایات فرعون

و یا مروی از مقالات نمرود باشد کذا العلوی

لفضل رسولنا صلی الله علیه واله وسلم

بعد خلفای اربعه بر سائر مردمان افضل اند

کیف کانوا و این کانوا چنانچه کتب را

بر قران تقدیم نشاید همچنان دیگران را

بر علوی تقدیم نشاید ؛

الحدیث الثالث فی المصابیح والمشارق

وشرف النبوة والدرر وتاج الاسامی

وغیر ذلک انی تارک فیکم الثقلین

کتاب الله

کتاب الله وعترتی فان تمسکتم بهما
لن تضلوا من بعدی حاصله مصطفی فرمود
بدرستیکه من میگذارم در شما دو چیز عزیز
و نفیس و محفوظ از انکه مصطفی صلعم بدر امت است
کقوله امتی ابنائی و شرط پدر آنست که وقت
رحلت بفرزندان نصیحت و وصیت کند و انچه
عزیز و نفیس بود بفرزندان بسپارد مصطفی را
قران و فرزندان عزیز و نفیس بود با امت سپرد
و فرمود اگر چنگ زنید بدوستی ایشان بعد من

هرگز گمراه نگردید بعد از من

و در شرح سنن میگوید در صحت این حدیث

محدثان سلف و خلف متفق اند

فصل دیگر در حق ایشان و غلامان ایشان

صدقه حرام ست

الحدیث الرابع فی المشارق والدرایه والنافع

والحاوی والشرح یا ابا رافع ان الله

حرم الصدقة لمحمد وال محمد وانما هی اوساخ

الناس وعوضهم منها الخمس من الغنیمة

وفی المحیط وشرح الہدایہ ہذا الحدیث
مشہور ومتواتر والمعنی لاجل ازہم فی
استحقاق الکرامۃ ترجمہ یعنی صدقہ بر
مصطفے وال او حرام ست یعنی بر اولاد او
واکراز لفظ ال خاصۃً اہل ملت مراد باشد
صدقہ بر جملہ امت حرام کردد وصدقہ مال
زکوٰۃ را گویند ومال زکوٰۃ بمنزلہ اب مستعمل است
ازانکہ صدقہ دہندہ پاک می شود لبس ان ریم او
باشد ودر حق پاک نزاد کان ریم مردمان گے

روا باشد ؎

و در کنز میگوید صدقه در حق بنی هاشم و بندگان
ایشان حرام ست بعوض صدقه پنجیک از پنجم
غنائم عطا شد ؎

و در ذخیره میگوید اقطاع کافران که بقهر و
غلبه فتح کنند جدا اراضی و خانها و تبخانها
ملک مسلمانان باشد

و در تشریح میگوید پس بر منع نزاع شاید
که علامت کنائس چون مناره و جز آن شکنند

وصور محو کنند و دستهای چوب و درختان
پرستش قطع کردانند و در کنائس مذکوره
ایشانرا از بت پرستی و اجتماع در آنکه آنرا
هندوان جتره خوانند منع کنند باتفاق
روایات ازانکه بت پرستی در ملک مسلمانان
حرام است و بعضی گویند که بناها و خانهای
کنائس مذکوره جدید و قدیمه هدم کنند از بهر
رغم ایشان ؛
وفی فتاوی الجرجانی قبیل القدیمة ما کانت

قبل بعث النبی علیه الصلوٰة والسلام

وفی الذخیرة فی باب العشر وفی الصغری یباع

القدیمة ودر ذخیره میگوید اگر امام شهری را از

کافران بقهر و غلبه فتح کرد و ذمی کرده گذاشت

وچون آن شهر از امصار مسلمانان شود در بتخانهای

از نیابت پرستی و اجتماع کردن منع کنند

بحکم سابق و اگر پیش از قهر و غلبه با امام

صلح کنند و ذمی شوند بتخانهای ایشان

همه در ملک ایشان باشد اگرچه ان شهر

از امصار مسلمانان شود بتخانهای ایشان شکسته

ولیکن از شعار منع کنند تا اجتماع شعارین نباشد

و در تشریح میگوید اگر شهری از کافران قبل الغلبه

از امصار مسلمانان شد بتخانها و خانهای

ایشان در ملک ایشان باشد ولیکن چون

کسی از صاحب ملک نماند بیت المال شود

لان السائبة فی الدین حرام بعد در بتخانها

مذکور بت پرستی کردن ندهند و صورتها محو کنند

در ناصری میگوید کدام دل اهل ایمان باشد

کہ شعار کفر روا دارد نمی بینی کہ کفرہ اذان و
بنای مسجد و ذبح گاو و سائر شعار اسلام را روا
ندارند بلکہ در روش اسلام در محلیکہ دست یابند
بمنع ان کوشند ؛؛
سوال درختی کہ انرا کافران می پرستیدند
جدید یا قدیم قطع کنند یا نہ جواب قطع کنند
وفی شرح المشارق العربی شجرة کانت
لغطفان کانوا یعبدونہا فبعث النبی صلعم
خالد بن الولید فقطعہا وهذا فی حدیث

العزی

لا العزی

لاتقوم الساعة حتی تعبد اللات والعزی

و در فتاوی جرجانی میگوید چون بتخانه قدیم منهدم شود

ذمیه تواند که اعاده ان هم باسباب قدیم نماید

و اگر خشت و چوب و صور و سنگ قدیم تلف شده

باشد و خواهد که باسباب جدید بردارد منع

میکنیم و باز داریم و نیز اگر خواهد ان اسباب

در محل دیگر برارند منع میکنیم لانه احداث

دیه لیقی ؟

و فی الفتاوی الصغری و یمنع احداث الکنائس

فی الامصار والقری فی قولهم جمیعًا

و درین باب اهتمام علمای بابه چنانچه حضرت
مخدوم مولانا علم الحق والدین رضی الله تعالی عنه
چون از بخاری بیامد در شهر دهلی بسبق گفتن
مشغول شد و دران سبق باب السیر والزکوة
نمی گفت بجدیکه کیفیت بسلطان آن وقت رسید سلطان
پرسید که شما باب السیر والزکوة چرا سبق نمیگوئید
گفت بسبب آنکه چون درین بلاد قسمت غنائم
و زکوة و عشر و خراج و صرف بیت المال فی محله

نیست و بر انداخته اند پس بتبدی طالب را

اطالت و اضاعت وقت باشد بنا بر آن

فرمان عام شد تا اخراجات را بر نهج شریعت

ستانند و صرف در محل کنند تا ثواب حاصل کنند

و نصاب سید اجل و شیخ الاسلام و ارباب مناصب

تعیین فرمودند تا محل و منزلت هر کسی بمقدار او

باشد و هیچکس از غیر علوی خود را علوی نگوید

از انکه ایشان اشرف ترین انسانند کمال عز و شان

ز روز زادن فرزندان زهرا

درین ایام دیگر نیست والا

ایضاً شرف شانت چگویم که برین پایه نسبند

که رسول خداوند جهان زانسبند

در معنی فضیلت اولاد مصطفی

بر چهره کواکب انظر نوشته اند

منظومه محبت زهرا و آل او

پیران هفت زاویه محضر نوشته اند

رمزی که بر بساط وی طومار کبریاست

بر نام اهل بیت پیمبر نوشته اند

کسی رهد بقیامت که اندر و لش

همه محبت اولاد مصطفی باشد

هر که تمسک بحب آل یٰسین کند از ضلالت هدایت یابد

حکایت می آرند در بغداد مردی مست طنبور زنان

در دو دست گرفته افتان وخیزان در راه میرفت

دید لعبتی با دو گیسوی در راه افتاده دست

خود را بروی زد و بوسید و بر مردمک دیده

نشاند و در خانه خود آورد و بخاتون خود گفت

ای فلانه طعام با لوان مرتب گردان که امروز

بانو

بنی زاده ما بقدم سعادت منزل ما را منور

گردانیدن خاتون نتش پنداشت که حقیقت است

ان مرد لعبت را بر چهار پایه خود نشاند

وخود هر دو دست بسته پیش او ایستاده شد

ناگاه باد هدایت بجنبانید و سکر حجب بغلطانید

دید جمال جهان ارای سید عالم هر دو سرای

وسرور موجودات تبسم کنان بیامد و سرش

بکنار مبارک خود گرفت و گفت ترا در میان

خاصگان خویش قبول فرمودیم چون ان مرد

بیدار شد نعرهٔ شادی بزد و قصه حال خود
بخاتون باز نمود خاتون گفت که شاید این
برکت آن شاهزاده حسینی باشد که مهمان او
بودی چون تفحص کردند دیدند که آن لعبت است
تا روشن شود که عمل موقوف به نیت است
که قال علیه السلام الاعمال بالنیات اللهم اهد
قوما لا یعلمون ۰۰ والله اعلم بالصواب ۰

باب پنجم در شهرت یافتن کنیزک خاتون قیامت

قال الله تعالی یا عیسی ابن مریم وقال الله تعالی

وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا

وفي المغني اي فضلناهم بامهاتهم لموافقة

الحسن والحسين ابني فاطمة رضي الله عنهما

في المدارك عند قوله تعالى ومن ذريته داود

وسليمان وايوب ويوسف وموسى و

هارون وكذلك نجزي المحسنين وزكريا

ويحيى وعيسى والياس كل من الصالحين

ذكر عيسى معهم دليل على ان النسب يثبت

من قبل الام ايضا لانه جعله من ذرية نوح

وهو لا يتصل به الا بالام وهذا

واجيب الحجاج حين انكر ان يكون اولاد

فاطمة اولاد رسول الله صلعم

بهذا دليل والدليل عام كما عرف

وفي الفتاوى الظهيرية في باب الامان ولو ان

جماعة من الكفار قالوا امنونا على ذراريهنا

فاولاد البنات يدخلون في ذلك لان

الذرية اسم للفرع المتولد من الاب والام

والاب والام اصلان ومعنى الاصالة من

جانب الام ابين لان ماء الفحل يصير
مستهلكا فی ارحام الامهات
وفی المسئلة حکایة یحیی بن یعمر بفتح المیم ان الحجاج
امر ذات یوم بقتل العلویة فدخل علیه
وزجره فقال اقرء علی ایة من ایات الله
ان العلویة من ذریة رسول الله صلعم
ولا ارید من قوله ندع ابنائنا وابنائکم
فقرء قوله ومن ذریته داود وسلیمان
الی قوله یحیی وعیسی فقال ان عیسی من ذریة

یحیی بن یعمر

نوح من قبل الاب او من قبل الام فبهت
الحجاج ورده بجمیل ولم یرد احد بخلافه
فحل محل الاجماع

وفی اعلام الهدی عقیدة شیخ الشیوخ رحمة الله علیه
ان الحسن والحسین اولاد فاطمة واولادهما
اولادها والکل اولاد الرسول صلعم

ودر عقیدة صاحب مشارق الانوار ابی سلمة بن الحجاج
وبلال بن جماعه وهو بلال بن رباح وغیرهم
ماذکروا فیه الی الاباء ولهذا اولاد دختران سادات را

زادہ
شریف خوانند ۔

وفی التاتارخانیہ سئل ابو جعفر عن رجل
اوصی لاولاد رسول صلعم فذکر ابو نصر بن
یحیی رح کان یقول الوصیۃ لاولاد الحسن
والحسین صلوات اللہ علیہم فاما العمریۃ
فہل یدخلون فی ہذہ الوصیۃ قال ینظر
کل من ینسب الی الحسن والحسین ویتصل بہما
یدخلون فی ہذہ الوصیۃ لانہ کانت
لحسن بن علی ابنۃ زوجت لولد عمر رضی اللہ عنہ

حاصلہ نسب اولاد فاطمہ رضی بمصطفی صلعم بنص

واحادیث وباجماع سلف واتفاق خلف

ثابت ست کما فی قاضیخان والتجنیس والمحیط

والخلاصہ والذخیرہ والسیر الکبیر ورسائل الرازی

والخصاف والظہیریہ وغیرہم

قال الامام السرخسی وہلال المنسوب الیہ صدر الشہید

ذکر الولد والاولاد سواء یدخلون فیہ

ولد البنت اذا وقف علی ولدہ وولد ولدہ

لان ولد البنت ولدہ الاتری ان اولاد

فاطمة اولاد رسول الله صلعم فصار الجواب

الصحيح ما ذكر فی شروح الخصاف وما قال هلاً

وفی اللاشی الصحیح من العبادات والمعاملات

ما استجمع ارکانه وشرائطه بحیث یکون

معتبرا فی حق الحکم ؎

وفی الذخیرة والمضمرات اما العلامات المعلمة

للافتاء فقوله علیه الفتوی وبه یفتی الی قوله

وهو الصحیح والاصح ؎

وفی کشف العماد محمد بن علی الصحیح ماهو الفتوی

علیہ بین الفقہاء

وفی مفاتیح المسائل ان لفظ الصحیح یقتضی

ان یکون غیرھا غیر الصحیح

وامام محمد بن علی رح وامام احمد رح گفتند روایتی

کہ مجہول ویا مردود باشد لمصلحۃ الزمان علیہ الفتوی شود

اما خبر صحیح روایت در ہیچ زمانے صحیح نگردد

وایضا در ثبوت نسب علوی بمصطفے صلعم احادیث

وارد ست

الحدیث الاول فی صحاح الاحادیث لما نزلت

ندع ابنائنا وابنائکم دعی رسول الله صلعم

حسنا وحسینا فقال هؤلاء ابنائونا وانفسنا

ترجمه چون کافران از ابمباحثه پیش تخت رسالت

آمدند گفتند یا محمد بیا با فرزندان خود سوگند خوریم

کر تو پیغمبر حقی واین عادت جهال است که سوگند

بفرزندان وهند هر که دروغ شود لعنت کنیم

بروی پس مصطفے صلعم بیرون آمد با حسن و حسین

و فرمود پیغمبر صلعم که پسران من حسن و حسین اند

پس همه ترسیدند و مال گذار شدند

الحدیث الثانی فی المشکوٰۃ رواہ الترمذی ح

هذان ابنای وابناء ابنتی ترجمہ مصطفیٰ

فرمود صلعم حسن وحسین پسران منند و پسران

دختر منند ۲؍

الحدیث الثالث فی المغنی عند قولہ تعالیٰ

وان من قریة الانحن مهلکها الایہ فی علامات

اخر الزمان ان الله تعالیٰ یفتح علی ید رجل

من اهل بیتی یقال لہ محمد بن عبد الله

حتی یصیر الدنیا شرقا وغربا عدلا وسرورا

الی نزول عیسیؑ یعنی یکی از علامات اخرالزمان

انست که سیدی از علویه پادشاه شود و مشرق

و مغرب در ضبط او باشد و نام او سید السادات

محمد بن عبد الله بود از روز در دنیا عدل و

شادی و نور و سرور باشد داد

در تفسیر وس میگوید که السید السادات سلطان

محمد بن عبد الله جمله بتخانهای دنیا براندازد و

وزیر و زبر کند و این دلیل ست که کنایس قدیمه

بشکند امین یا رب العالمین

الحديث الرابع فی شرف النبوة النجوم امان
لاهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض
فاذا ذهب النجوم اتی لاهل السماء مایوعدون
واذا ذهب اهل بیتی اتی لاهل الارض
مایوعدون ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم
ستارکان امانند مر اهل اسما را چون ستارکان
نمانند قیامت قائم شود و فرزندان من امانند
مر اهل زمین را چون ایشان نمانند قیامت
قائم شود

و در سنن ترمذی میگوید حسن و حسین را جمله
صحابه ابن الرسول میخوانند و نیز تابعین اولاد
حسن و حسین را اولاد رسول میخوانند +
و در مضمرات در قیاس میگوید الحکایه
روزی امام اعظم رح در راهی میگذشت با امام جعفر
محمد باقر رض ملاقات شد پس حضرت امام فرمود
یا ابا حنیفه بمن رسیده است که آیات و
احادیث جد ما را گذاشته عمل بر قیاس
و اجتهاد خود میکنی امام اعظم رح گفت

یا ابن رسول الله از شما سه سوال دارم جواب
بفرمائید اول انکه بول پلید ترست یا منی
شاهزاده فرمود بول پلید ترست امام گفت
اگر قول من بقیاس بودی پس هر بول
غسل فرمودی دوم انکه مرد ضعیف ترست یا زن
شاهزاده گفت زن امام گفت اگر قول
بقیاس بودی پس میگفتم که در میراث زن را دو
حصه هند و مرد را یک حصه سیوم انکه
نماز فاضل ترست یا روزه شاهزاده عالم فرمود

نماز امام گفت اگر قول من بقیاس بودی
فرمودمی حائض را تا نماز قضا بگذارد پس
سید السادات امام المتقین حضرت امام
جعفر بن محمد باقر وی را بستود و دعا کرد
و این حجتی مبین است که با اولاد رسول صلعم
بحث چنان کنند که خاطر ایشان شکسته نشود
و نیز دلیل است که اولاد رسول صلعم را یا ابت
و یا ابی و یا جدی میخوانند زیرا که اگر روا نبودی
امام جعفر بن محمد باقر را امام اعظم منع کردی

اللهم اهد قومی لا یعلمون والله اعلم بالصواب

باب ششم در وسیله ساختن با حضرت رسالت پناه

از قرابتی سادات قال الله تعالی یا ایها
الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه
الوسیلة الایه ای مومنان بپرهیزید از
گناهان و بجوئید سوی رسول صلعم وسیله را
و وسیله جز قرابتی با فرزندان رسول دست
نه دهد هر که قرابتی فرزندان رسول صلعم اختیار کند
صاحب عقل و تمیز بود و دختر بعلوی دهد و دخترش

بخانه خود آرد اگر قریشی بود وگرنه دیگری

ایشان را کفو نیست و این قرابتی را سببی

خوانند

الحدیث الاول فی التشریح عن تبع التابعین

عن التابعین عن الصحابه عن عمر بن الخطاب رض

کل سبب ونسب ینقطع بالموت الا

سببی ونسبی ترجمه مصطفی فرمود صلعم بعد از

موت کسی را از وسیله ونسبت کسی نماند

الا فرزندان وقرابتیان من بس این معلوم شد

کرآیه قوله تعالی فلا انساب بینهم ولا یتسائلون
درحق غیر ایشانست ونیز چنانچه در مشارق
الحدیث الثانی من ابطأ به عمله لم یسرع
به نسبه حاصل آن باشد که غیر اولاد رسول
صلی الله علیه واله وسلم نسب معتبر نباشد یعنی
هر که غیر از اولاد رسول درنگ کند عمل را
رهانیدنش از نسب وی نباشد پس هر که
با وجود قدرت وامکان این نعمت از
دست ندهد و بدست نیارد بزرگ محروم باشد

واین قصہ در شرح خصاف در باب النکاح آوردہ

کہ ان عمر بن الخطاب لما خطب ام کلثوم

بنت علی رض فقال علی انہا صغیرۃ ان رضیت

فہی امراتک ھکذا ذکر الخصاف رح ھذا الحدیث

ولم یذکر تمامہ لان عمر رض لما خطب ام کلثوم

واعتذر علی قال انہا صغیرۃ فقال عمر

مالی حاجۃ الی النساء ولکن ابتغی الوسیلۃ

الی محمد صلعم وھو یقول کل سبب و نسب

ینقطع بالموت الا سببی و نسبی فزوجہا علی

ایاہ عمر

ایاہ بمہر العین (الغف) درہم فساق ذالک کلہ

عمر رضہ فزفت الیہ وھی ابنۃ اربع سنین او

مابین الاربع الی خمس وکان عمر ابن ستین سنۃ

فاجلسہا عمر الی جنبہ فرفع میزرھا ومسح

بیدہ علی راسہا فجرد ساقہا (ساقیہا) فرفعت یدھا

وکادت ان تلطمہ فقالت لولا انک امیر

المومنین للطمتک علی خدک فقال عمر دعوھا

فانہا ھاشمیۃ وقرشیۃ ترجمہ

عمر رضی اللہ عنہ با علی کرم اللہ وجہہ گفتہ فرستادہ

که ام کلثوم دختر یکه از بانوی فاطمه زهرا است

مرا بزنی بده و ام کلثوم چهار ساله بود و عمر شصت ساله

علی رضه بعذر پیش امد و گفت دختر خود را بپرسم

اگر راضی شود بتو تسلیم کنم عمر عذرش دریافت

و گفت یا علی مرا بزنان اکنون حاجت نماند است

زیرا که شیخ فانی گشته ام و لیکن ابتغی الوسیله

الی محمد صلعم و این [۲] مطابق آیه سابق است

عبارت [۲]

لقوله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة یعنی بخواهم

که مرا وسیلتی باشد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

و مرا او اما و خوانند خشکی مردان کشتی را که باین

نعمت رسیده اند و حق رعایت آن

بجا آورده اند هر کرا بدولت ابدی مشرف

کرده اند قدر ایشان او داند زیرا چه مرتبهٔ

شاه و وزیران و خاصان او داند و هر کرا

از در رانده اند چه داند پس امیر المؤمنین

علی کرم الله وجهه ام کلثوم را تسلیم امیر المؤمنین

عمر کرد و مهر ام کلثوم را که چهل هزار درهم

بود بفرستاد پس هیزمی که بر سرش بود

عمر آن را دور کرد و در خانه اورد و بر زانوی
خود بنشاند و دست بر سرش فرود آورد
ام کلثوم طپانچه برا ورد و گفت اگر امیر المومنین
نمی بود بر روی تو طپانچه میزدم عمر مر
دیگرانرا گفت نباید سخن این را در دل کنید
بدرستیکه این از پشت هاشم و آل قریش است
تا مردمان دانند که رعایت ایشان بسبب
نسب نما
در خبر از جلالی می گوید که ام کلثوم هم در حالت

صغر سن در خانه امیر المومنین عمرؓ وفات یافت
فالحاصل فردای قیامت کسی را بنام پدران
نخوانند مگر اولاد رسول صلعم را.

الحدیث الثالث فی البستان و شرف النبوة

اذا کان یوم القیامة نادی مناد غضوا
ابصارکم حتی تمر فاطمة بنت الرسول ترجمه
مصطفی صلعم فرمود چون روز قیامت شود
ندا کند منادی که بپوشید چشمهای خود را
تا فاطمه دختر رسول الله صلعم درگذرد پس معلوم شد

که فرزندی و نسبی رسول الله صلعم قطع نشود

و نیز مصطفی صلعم فرمود ای پسران هاشم برهانید

تنهای خود را از دوزخ وای فرزندان عبد المطلب

برهانید تنهای خود را از دوزخ وای فاطمه

برهان تن خود را از دوزخ یعنی عمل صالح کن

پس این حدیث دلیل ست که فرو از نسب رسول الله

مخلص نباشد کذا فی المشارق

الحدیث الرابع یا بنی هاشم انقذوا انفسکم

من النار و یا بنی عبد المطلب انقذوا

انفسکم من النار ویا فاطمة انقذی
نفسک من النار وانی لا املک لکم شیئا
غیران لکم رحما سابلها ببلالها ترجمه
اش بالا مذکور شد ، در آثار علی میگوید که
حکم این حدیث منسوخ ست ،،
سوال میگویند که در حدیث ست هر که از حسینی
فسق کند فرزند من نباشد
جواب اگر این حدیث صحیح باشد تاویل انست
که فرزند من نباشد یعنی از خصال من نباشد

کقوله علیه الصلوة والسلام النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی زیرا چه نسب
و فرزندی باتباع مخصوص نیست قوله تعالی
یا بنی ادم یا بنی اسرائیل این حدیث
برای توبیخ باشد ان صح فالحاصل مردم بزرگوار
واصیل نیک تبار را لازمست تا قدر این طائفه
کریم دانند و رعایت این گروه عظیم بجا آرند
وهم از برای این گفته اند که عربی با قریش
کفو نیست و عجمی با عربی ازانکه قدر دختر اشراف

احمی فلیس منی

جز اشراف ندانند چنانکه گفته اند الجنس

مع الجنس یمیل

فی الخانیه غیر القریشی من العرب

لایکون کفو للقریشی ولایکون الموالی

کفو العرب

وفی الکافی قال الشیخ الامام الکفاءة فی

الموالی تعتبر بالاسلام لا بالنسب والقریشی

من کان من ولد النضر والهاشمی من کان

من ولد هاشم والعربی من جمعهم اب فوق النضر

والموالی سواهم ؎

وفی الذخیرة والنوازل ان المال فی الکفاءة

لاتعتبر قال ابوالقاسم انا به افتی ؎

وفی ظاہر الروایة معتبر وفی جامع الجوامع العالم

للسلطان کفو وان لم یملک ماینفق

والعبد لایکون کفوا للحرة کیف کان ای کان

ای سواء کان فقیها او ذامال کذلک

المعتق للحرة الاصیلة والاصیل من

لم یکن من ابائه مملوک الغیر او معتقا لاحد

وقيل من لم يكن سوقيا وقيل الاصيل

من يقول له الناس اصيلا ؎

فى الذخيرة معتق اشرف القوم يكون كفوا

للموالى والموالى المواضع اى الاراذل

لا يكون كفو المعتق الهاشمى وكان

لمولاها حق النقض ؎

فى التشريح والتاتارخانية الحسب لا تعتبر فى

الكفاءة والحسب العلم والمال والتقوى

وقيل مكارم الاخلاق ؎

وقيل الحسب يودى بعض النسب

وقيل الحسب افضل من النسب واتفقوا

على ان نسب رسولنا صلى الله عليه وسلم فضل

الانساب واختاروا على ان العلوى

او الاصيل اذا توطن فى البلاد والمواضع

التى لم يكن فيها احد من جنسه او كان من

جنسه ولكن يعرض عنه ويستكره لفقره او

بسبب اخر فالاولى ان ينكحها العالم والزاهد

اوذا مال كيف كان واين كان والا فلمن شاء

للضرر وتسكينا للفتن ولا يكون لوليها
حق الاعراض والفسخ للحوق العار الى الولى
والضرورات تبيح المحظورات
وفى جامع الصغير اذا زوجت بغير كفو قال
ابو بكر رح لا ينعقد وبه نأخذ
وفى الخانية قبيلة بقبيلة كفوء وان كان
لبعض القبائل شرف على بعض كالحسنية
والهاشمية وفى الخانية عن ابيه رض
الناس بعضهم كفوء لبعض الا حاكما وجاما

ود باغا وکناشا وایضا قسم خاس ست
که اورا هیچکس کفو نیست وان ترکش بند یست
که خدمت ظالم کند ؛
وفی المحیط روی الحسن عن ابی حنیفه رضی الله عنه
فی الوقایه وعلیه الفتوی والقاضیخان ولا یکون
التفریق بذلک الا عند القاضی فسخ العقد
بینهما ابدا لان النکاح بینهما وقیل فی
ظاهر الروایه صح النکاح عن ابی حنیفه رح
وهو قول اخر عن ابی یوسف ومحمد علی ان قبل

التفریق ثبت فیه حکم الطلاق والظهار

وغیر ذلک ولکن للاولیاء حق الفسخ

فی شرح الطحاوی عن ابی یوسف روایة اخری

اذا زوجت المرأة بغیر کفوٍ فان القاضی

یفسخ العقد بینهما وجعل اصله غیر جائز

وعن محمد رح فی ظاهر الروایة العقد موقوف

علی اجازة الولی حاصله عربی با قریشی و عجمی

و عبد با حر کفو نیست یعنی نکاح نیست و علم

تقوی و حرفه معتبر نیست زیرا چه قبیله با قبیله کفو است

اگر یکی فاسق باشد و دیگری صالح بود قبیله

فرزندان یک پدر را کفو شمرند و نزد یک بعضی — کرشنه

کفو بطن از بطن است از انکه مردم از اول جد

افاضل ندانند چنانچه گفته اند اذا ملک الاراذل

هلک الافاضل و دولة الاشرار خسة الابرار — محنة

پس مردم را باید که اصالة به بینند نه مال چنانچه

قریش را عادتست که بغیر اشراف دختر نه دهند

اگرچه تاج سلیمان بر سر دارد و با اشراف دهند

اگرچه نان شبی بدست ندارد از انکه مال گذرنده

و اصالت پاینده باد

سوال چه حکمت است که مصطفی صلعم خلافت مملکت

و امارت سلطنت بفرزندان فاطمه مخصوص

نفرمود بلکه فرمود الهی ارزق آل محمد قوت کذا

فی الکشاف جواب ازانکه کار امارت

جمله جنگ و عداوت است و هیچ دانا فرزندان

خود نفرماید که با دشمن روی باشند دوم چون حب

سادات ایمانست و بغض ایشان کفرست

و طبع انام بر تعاند و بعض بر طمع ملک مستقر است

ارزق آل محمد قوتاً

الکشاف

بس فقرا ولی است   سیوم چون بادشاهی

عقبی که پاینده است وان ایشان راست

بپادشاهی کذرنده دنیا مشغول نکردد ؛

سوال چه حکمت است که بعضی نااهل باهانت

وجفای سادات کوشند وکاهی ناسید

وجاهل وجزان کویند ؛

جواب ازانکه چون ایشان در صلب مصطفی صلعم

بودند جور وجفای نااهل چشیده ونیز همه

انبیا جور وجفا کشیده اند چنانچه مصطفی صلعم را

شاعر و ساحر و کاهن و کذاب خواندندی

پس سادات نیز بران مامور شد اند مصراع

سنگ نا اهلان خورد شاخی که باشد میوه دار

فرد

بید بی بار فارغ است از
سنگ هر تردامنی

جواب دیگر هر چیزی را ضدیست ضد افاضل

ارازل ست چنانچه دانا ضد ابله و ضد سعید شقی

فهم حسن فهم

حکایت می آرند که سلطان بلخ را دختران

بسیار بودند و همیشه بسبب کفو ایشان متامل

و متفکر میبودی روزی بوزیر گفت که بسبب کفو

دختران مرا تامل و تفکر ست وزیر علما و فقها را
جمع کرد و باایشان مشورت کرد خاطر هر یکی بر آن
است که دختران شاه باولاد رسول الله صلعم
بدهند که بالاتر ازین هیچ نسبت چراکه
از روی مصطفی صلعم نبی زاده و قریشی و هاشمی
زاده اند و از کیفیت روی علی کرم الله وجهه
ولی و شیخ و عالم و فاضل و فقیه و خلیفه و سلطان
زاده اند وزیر این کیفیت پیش بادشاه گذرانید
بادشاه بغایت پسندید و خلعت فرمود و هم

دختر از ابسادات تسلیم نمود و گفت سعادت

تمام و دولت عظام حاصل کردم که من جد و

فرجد فرزندان رسول صلعم شدم و باشم دوختر

و پسر من خال و خاله ایشان شوند، ملکا

بادشاها همه را این توفیق سعادت رفیق نماے

بکرمه اللهم اهد قومی لا یعلمون ۞ ۞

باب هفتم در اسماء و القاب ذات

وفیه مقدمات

المقدمة الاولی فی القاب علی کرم الله وجهه

سوال امیرالمومنین علی راکرم الله وجهه
مرتضی ازکجا گویند
جواب ازانکه علی در رضای مصطفی صلعم بود
کذا فی شرح الحافظیه
سوال علی را کرار ازکجا گویند
جواب ازانکه بر کافران حمله بتکرار کردی
کذا فی شرح اللامعیه
سوال علی را حیدر ازکجا گویند
جواب در اسفار موسی میگوید فاطمه بنت اسد

مادر امیر المومنین علی کرم الله وجهه طواف
خانه کعبه میکرد که درد زه گرفت مصطفی صلعم را
گفت مرا درد زه سخت گرفته است مصطفی صلعم
فرمود درون کعبه درآی چون درآمد علی کرم
الله وجهه متولد شد فاطمه علی را در خانه خود آورد
خواست که پستان در دهنش دهد پستانش
بخراشید و چون ابوطالب خواست
که بر رویش بوسه دهد رویش نیز بخراشید
پس مصطفی صلعم بیامد و تهنیت کرد و خواست

چلنم

تا روی او ببوسد فاطمه گفت ای فرزند روی خود

نزدیک این بچه میار که خواهد خراشید پیشانی

من و روی ابوطالب خراشیده است

پدر خود

مصطفی صلعم فرمود چه نیست یعنی پلی شیر بچه است

پس مصطفی صلعم زبان مبارک خود در دهنش نهاد

و لعاب مبارک خود بدهانش کرد اول چیزی

که علی کرم الله وجهه در دنیا بلب گرفت زبان

مصطفی صلعم بود و اول چیزیکه در دنیا در شکم

علی رفت لعاب مصطفی صلعم بود و از برکت ان

جواب قوت ونعره چون قوت ونعره شیر بود   سوال هیچ صحابه را
کرم الله وجهه نگویند بلکه رضی الله عنه گویند و امیر المؤمنین علی را کرم الله وجهه
از کجا گویند

دریای شریعت و مخزن طریقت و معدن حقیقت گشت علیه

سوال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را اسد الله از کجا گویند

جواب ازانکه چون امیر المؤمنین علی در شکم مادر بود

چون مادرش خواست که بت را سجده کند امیر المؤمنین

علی واژگون افتادی مادرش نتوانستی سجده

کردن   قول دیگر   چون علی کرم الله وجهه در شکم

مادر در آمد هرگاه مصطفی صلعم در خانه ابوطالب آمدی

بی بی فاطمه مادر امیر المؤمنین علی بدیدن مصطفی صلعم

برخاستی   روزی ابوطالب گفت ای فاطمه محمد

فرزند من است و برادرزاده من است از دین

وی هر بار چه بیخیزی گفت فرزند یکه در شکم

من است چون محمد صلعم می اید روی خود در

شکم من چنان میزند که مرا بر جای ماندن طاقت

نمیماند بالضرور استاده باید شدن ؛

المقدمة الثانية فی اسماء و القاب فاطمه رضی الله عنها

سوال که بانوی قیامت را فاطمه از کجا گویند

جواب از انکه در شرف النبوة میگوید پیغمبر

فرمود که فاطمه را فاطمه از ان نام کردم که وی و دوست

دوستگان خود را از دوزخ جدا گرداند لان

الفطم الفصل و فاطمه بمعنی المفطومة ؛

سوال بی بی عالم را زهره از کجا گویند ؛

جواب از آنکه هرگز حیض و نفاس ندیده

سوال بی بی هر دو سرا را بتول از کجا گویند

جواب فی الصحاح البتول المنقطعة من الدنیا

وانقطاعها الی الله و الی العقبی ؛ ؛

المقدمة الثالثة فی القاب الحسن و الحسین رضی الله عنهما

سوال امیر المومنین حسن و حسین را شبر و شبیر از کجا گویند

کما قال الشاعر — بیت

در گوش ما مدائح شبیر خوانده اند

در جان ما مناقب شبیر نوشته اند

جواب در شرف النبوة میگوید چون امیر المؤمنین

حسن متولد شد بی بی فاطمه مر علی را گفت

این فرزند را نام کن شاه گفت من از مصطفی ص

سبقت نتوانم کرد همدرین بودند که جبرئیل ع

فرود امد و گفت یا محمد حضرت عزت جل جلاله

سلام میرساند و تهنیت میفرماید و فرمان میدهد

که علی نزد من بمنزلهٔ هارون است مر موسی را و نام پسر

هارون شبر بود پس نام پسر فاطمه را شبر کن

مصطفی صلعم گفت یا جبرئیل این نام ترکی است

و من مرد عربی ام جبرئیل گفت شبر بعربی حسن باشد

پس مصطفی صلعم حسن نام کرد همچنان حسین را

شبیر نام کن که عربی حسین است که پسر دوم

هارون را شبیر نام بود و ایشان نزد حضرت نام

نهاده است چنانچه یحیی را نام نهاده

المقدمة الرابعة فی القاب العلویة

سوال علویه را اولاد رسول از کجا گویند

جواب زیراچه نسب ایشان راجع است

بمصطفی صلعم بنص و احادیث و اجماع سلف

و خلف کما بیناه فی النسب ۱۲ ۱۲

سوال ابن ترا احفاد رسول از کجا گویند

جواب الحافد فرزند فرزند و نبیره و هو ولد

ولده و بنیه و مندرج فیه ولد الابن و ولد

البنت لانه محل الامتنان و هو بعض معنی

الحفدة زیراچه اگر حافد پسر مراد باشد

[margin:] ۲ و نوازده و نبیره

[margin:] ۳ و فی بعض التفاسیر حفدة فرزندان بنین و حفدة و الحفدة بنو البنین

معنی لغوی که بنت البنت و الابن و ابن

البنت و الابن است بر افتند بیع باتفاق

ولد ولد است و اگر از حافد ابن الابن

مراد باشد مخالف حقیقت و شریعت باشد

و ما قالوا بالفارسیة نبیسه پسرینه و هو معنی

ابن الابن و پسر نبیه صفت ابن است نه بنت

کقولک نرینه و مادینه و دو برینه ﴿﴾ ﴿﴾

سوال ایشان را اهل بیت رسول صلعم از کجا گویند

جواب حدیث صحیح صریح است ﴿﴾ ﴿﴾

و اتفق علیه بعض الفقهاء و بعضهم قالوا و لد البنت لا یدخل تحت ولد الولد اما بنت ابن

الحافد نبیسه پسرینه

الحدیث الاول فی الکشاف روت عایشۃ رض

ندع ابنائنا خرج رسول اللہ صلعم بردا اسود

فجاء الحسن فادخلہ ثم جاء الحسین فادخلہ

ثم جاءت فاطمۃ فادخلہا ثم جاء علی

فادخلہ ثم تلا انما یرید اللہ لیذہب عنکم

الرجس اہل البیت وفی الدر لمانزلت

انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت

قال اہل بیتی علی وفاطمۃ والحسن والحسین

وفی شرف النبوۃ قال یقول ابن الحارث خادم

بقیہ

رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یجی عند

کل صلوۃ الفجر بعضاتہ فاطمۃ ثم قال الصلوۃ

رحمکم اللہ انما یرید اللہ لیذھب عنکم الرجس

اھل البیت وقالت عائشۃ وسلمی رض

قال العلی وفاطمۃ والحسن والحسین ھؤلاء

اھل بیتی فی تفسیر المغنیۃ للشیخ الشیخ

قولہ تعالی انما یرید اللہ لیذھب عنکم الرجس

اھل البیت ویطہرکم تطہیرا المراد باھل البیت

نساء النبی لانہن فی بیتہ وکان عکرمہ رضی اللہ عنہ

ہکذا فی تفسیر اطاہر

روی عن ابن عباس انه قال نزلت فی نساء النبی صلعم

وینادی فی السوق والحجة فی هذا ما

تقدم من ذنبک وما تاخر من الخطاب وهی

قوله تعالیٰ واذکرن مایتلی فی بیوتکن وکلاهما

خطاب الی ازواج النبی وانما ذکر عنکم ویطهرکم

لان النبی صلعم غلب فیهم حکم ذکر المذکر علی

المونث وقال الآخرون جمیع الصحابة غیر عن

ابن عباس هذا خاص فی رسول الله صلعم

وعلی وفاطمه وحسن وحسین فهذا هو الاکثر

والاكثر مرجح ؛

وفى المدارك فيه دليل بيّن على ان نسائه ايضا

من اهل بيته وقال عنكم و يطهركم فانه اريد

به الرجال والنساء من اهل بيته ۔

وفى العلمى اهل بيت بمعانى التشخيص اهل نسبه

حاصله لفظ اہل بیت بمعانی مشترکہ بود چنانچہ

عیال و اطفال و ولد و امرأة و اخص الناس

اما باعتبار تصریح کردن مصطفی صلعم معانی دیگر

ازین آیه ساقط شود و خاص در حق مصطفی صلعم و علی

و فاطمه و حسن و حسین باشد رضی الله تعالی عنهم اجمعین

سوال ایشان را آل رسول از کجا گویند

جواب الآل فی الحقیقة و الشریعة و العرف

ما یؤل نسبه الیه و ما قال لآل اهل الملة

و المتابعة فهو مجاز کقوله یا امتی ابنائی و الآباء

ثلثة و قیل لا یدخل فیه اولاد البنات

و الاخوان و لا یندرج فی آل الرسول امیّه

کسعد بن وقاص لانه قرابته لرسولنا من قبیل

الام و اما اولاد فاطمة فیدخلون فی آل رسولنا

باولاد

بالاحادیث کما ذکر فی المطولات وهذا

حاصل الدرر والکافی والتشریح وعلیہ الاتفاق

والاجماع والعرف کما یقول العلویہ ال السبین

وقیل انما قلت العلویۃ ال الرسول لان علیاً

کان من نسب واحد الی رسول اللہ صلعم وقبیلتہما

واحد سوال ایشانرا ابن الرسول ازکجا گویند

جواب بالاحادیث کما قال ہؤلاء ابنائی و

ابناء بنتی کما ذکرنا سوال ایشانرا سادات ازکجا گویند

جواب بحدیث صریح ہو

الثالث

الحدیث الثانی فی تاریخ ابی القاسم محمد
بن الصدیق فی الباب السابع عشر یا علی ابناؤ
من فاطمة سادات لانها بضعة منی وانا
سید فهم سادات وزاد فی غیرہ
انا سید ولد ادم وفاطمة سیدة النساء
والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
ترجمہ مصطفے صلعم فرمود یا علی فرزندان تو از
فاطمہ مہتر انند از امت زیراچہ فاطمہ پرکالہ
من ست وپرکالہ گوہر گوہرست من مہترم

وایشان نیز مهتر انند بس نادان نزکسی باشد

که خود را از ایشان فائقتر گویاند ؏

سوال ایشان را آزاده از کجا گویند ؏

جواب لان النبی صلعم ناصر العرب والعجم

والناصر یکون مولی ولهذا اسمی العجم مولی

لانهم ناصر العرب وقلاعهم فتحت بایدیهم

وکانوا بسبیل من استرقائهم وکانوا عبیدهم

عتقوا بالمن منهم جواب دیگر چون امیر المومنین

علی کرم الله وجهه پیر کلاه وامیر خرقه واستاد

علوم ومریدشاگرد مولی باشد استادزاده

وپیرزاده ازاده باشند جواب دیگر

چون مهترخاتون باعث ازادی انسانست

والموالاة باقیة پس امت مولی باشد

وایشان ازاده باشند

سوال ایشانرا پاک وپاکزاده ازکجا گویند

جواب ازانکه حضرت عزت پاکی درنص

بیان فرموده وهو قوله تعالی انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

واہلبیت رسول صلعم ہمہ ایشاں نند کما بینا۔

من قبل ؛

سوال ایشاں نزا کبا و رسول صلعم از کجا گوید

جواب بالحدیث ؛

الحدیث الرابع: انت لا تہانی فی المباہلۃ اولادنا

اکبادنا وفی غیرہ من لم یرحم صغیرنا و

لم یوقر کبیرنا فلیس منا ترجمہ مصطفی صلعم

فرمود فرزندان ما جگر گوشکان منند ہر کہ

شفقت نکند بر خردکان ما و تعظیم نکند بزرگان ما

پس او از خصال من نباشد زیراکه طبع

مصطفی صلعم رحب الشان بود

وفی التشریح فی باب الابدان المنی فی

الحقیقة دم ولکن یتغیر لونه عند نزوله

فی الخصیة در تشبیه الثقات دو رگیست الثقات

باریک از جگر بیرون امده وبصلب پیوسته

ازان دو رک خون می کشد وبصلب می رساند

وازان منی می شود واب منی از خون منی

می شود وآب منی عین خونست وبوقت فرود آمدن از

در خصیه لون او متغیر میگردد و لهذا اگر کسی بسیار

جماع کند عین خون انزال گردد ٭

در جامع الحکمة نوشته که خون منی بمزاج نسبت

چون فرزند تولد شود منی در جگر میباشد

ازان رطوبت و نرمی در وی ظاهر باشد و چون

مراهق گردد از غلبه شهوت خون جگر در جوش آید

و در صلب برسد ازان قوت و شهوت مردم پیدا آید

پس حرارت غالب آید خون سوی چشمها نشیند

و بدماغ رسد و لهذا غیر بالغ را عاقل نگویند

ورشتابافتن منی سوی چشمها و دماغ ان سبب
که اگر زهره که سیماب را آتش کنند سیماب خود را
در کاسه و آب زند پس منی در کاسه سرشته
و در بوته خصیه فرود آید و چون حرارت ذنبال
نگذارد و بگریزد و از سوراخ احلیل بیرون آید
پس اگر رحم بطبع گرم باشد حمل نماند و اگر بطبع
سرد باشد حامله شود و کیفیت سیماب اهل کیمیا
دانسته باشی منی از بهر آن گویند که منی نور چشم
و قوت دو ساق است از اینجا فرزند را حدقه چشم

وجگر گوشه خوانند فی الحدیث

منیک نور عینیک وفخ ساقیک واخر خدیک

والامر الیک ان شاء اقل وان شاء اکثر

وعلیه قول الشاعر شعر

من شاء الدهر ان یری کبده یمشی علی الارض فلیه ولده

بمشی علی الارض فلینظر ولده

لهذا گفته اند از موت ولد در جگر والد سوراخ افتد

حکایت می آرند که چون حضرت حمزه رضی الله عنه

شهید شد کافران سر مبارکش از تن جدا کردند

مبارک وی شناخته نمیشد مصطفی صلعم فرمود

شکم هر کس از شهیدان پاره کند و جگر هر که
سور اخدا باشد حمزه همانست زیرا که بموت هر
فرزند رخنه در جگری افتد والله اعلم بالصواب

اللهم اهد قومی لا یعلمون

باب هشتم در بیان آنکه هیچ کس را از ذریت فاطمه علیها السلام باصرار کفر نمیرد
ایمان سادات چون عشره مبشره ست قوله تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا کلمه انما للحصر و اثبات ما بعده و نفی
ما سواه و یرید من ارادة و مراده کائن لا محاله

الله اسم مستجمع لجميع الصفات ولام بمعنى كى

وهى للحكمة وحكمة كاملة لان افعال البارى

غير معلومة ويذهب من الاذهاب وهى للمبالغة

ومنه الذهوب وهو يذكر فى محل العدم عن المبعد

والمتجاوز وكم للخطاب والخطاب اذا كان

للمومن كمال اللطف وفى حق الكافر كمال القهر

الرجس عذاب پليدى وگندگى وكل شئ مستقذر

منه فهو رجس اهل البيت اى على وفاطمة وابناهما

وتخصيص الذكر فى القرآن يقتضى التعظيم ؎ وپيطهركم تطهيرا كما يسيراو ست

معلقة

قوله تعالی اربعة حرم تاکید از اول ست
زیرا چه چون رجس رود پاک شود و از ین
معلوم شد که پاکی مردم از ایمانست کذا فی
الزاهدیه پس بشهادت نص محقق گشته
که اولاد رسول صلعم ایمان چون عشره مبشره دارند
ولهذا صدقه در حق ایشان حرام ست از ان که
ایشان پاکتر اند از غلایظ و صدقه چرکهای ست
قوله تعالی طه ما انزلنا الایه فی الدر العطاء
طهارت الرسول صلعم قوله تعالی کونوا مع الصادقین

ای محمد وال محمد صلعم پس آن ایشان بحکم نص

صادق باشد و صادق کافر نشود بدانکه

حکم مصطفی و اولاد وی و امت وی با نبیا و امت

دیگر قیاس نتوان کرد فضلیکه مصطفی را صلعم

بود به هیچ مخلوقی نباشد کفش کسیکه مغفر عرش

باشد فرزندان اورا با فرزندان نوح علیه السلام قیاس

چون راست اید و نیز در بشارت ایشان احادیث

وارد ست

الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی ابن ابیطالب

قال قال رسول الله صلعم اول من دخل الجنة

انا وانت والحسن والحسين وازواجنا عن

ايماننا وشمائلنا وذرياتنا خلف ازواجنا

ترجمہ مصطفے فرمود صلعم یا علی اول کسیکہ

در بہشت در آید من باشم و تو و حسن و حسین باشند

و زنان ما راست ما و چپای ما و فرزندان ما

عقب زنان ما وہذا الحدیث حجۃ الفقہاء

و برہان العلماء لانہ مروی عن الراوی الفقیہ

سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث ان است

هرکه از اولاد مصطفی صلعم با ایمان باشد خلف از وجات

در بهشت رود ق

جواب مقلد را تاویل حدیث حرام است

لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند

درست وروا نباشد زیرا که اگر این قول روا

داریم در قول رسول صلعم تردد باشد و بشارت برخیزد

زیرا چه هر بشارت انه احتمال مر است و ازین تاویل این لازم آید

ان ابا بکر فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل

وحکم انست که در حالت نزع ایمان شان زائل نشود

قید

كذا حاصل التمهيد وعبارت دستور الحقائق

لا يجوز زوال الايمان من الانبياء والعشرة

المبشرة واولاد رسولنا وازواجه واهل بدر

وحديبيه واشالهم بالشهادة والبشارة

عن رسولنا اذا صدر في حقهم البشارة فنقول

ان قول النبي صلعم صدق وهو يكون كما قال

واما في حق سائر الصحابة والمؤمنين لا نقول

لاحد بعينه انه من اهل الجنة او من اهل النار

فاما في الجملة فنقول من مات مؤمنا فهو في الجنة

ومن مات کافرا فهو فی النار۔

الحدیث الثانی فی شرف النبوة عن حمزة

بن مرة عن علی بن ابیطالب کرم اللہ وجهه

یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن

والحسین فقال یا رسول اللہ صلعم فازواجنا واولادنا

قال من ورائکم ترجمہ مصطفی فرمود یا علی اول

کسی کہ در بہشت در آید من باشم و تو و حسن و حسین

پس علی گفت یا رسول اللہ پس زنان و فرزندان ما

مصطفی صلعم فرمود از پس شما۔

الحدیث الثالث فی المصابیح والمشکوٰۃ

عن زید بن ارقم قال قام رسول اللہ صلعم وقال

انی تارک فیکم الثقلین ما تمسکتم بہ لن

تضلوا من بعدی احدھما اعظم من الاخر

کتاب اللہ حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی

اھل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض

فانظروا کیف کان تخلفونی فیھما ترجمہ

مصطفی فرمود صلعم بدرستیکہ من میگذارم درمیان

شما دو چیز را کہ گرامتر است یکی از دوم کتاب خدا

کہ اگر بدست گیرید اینرا گمراہ نشوید بعد من

رسنی ست دراز از آسمان (تا زمین) دوم فرزندان (من)
و هرگز جدا نشوند این هر دو چیز از دیگری تا آنکه فرود
آیند بر حوض کوثر پس نیکو اندیشه کنید که چگونه
در پس ایشان خواهید بود یعنی در رعایت
و محبت ایشان قوله قام زیرا که او از آسمان (ون)
بلند ترست و بهتر شنیده میشود و هولناک شنها
وانی تاریک از آن گفت که چون است بمنزله پسران است
و رسم پدران آنست که وقت رحلت از سر و کار
آنچه عزیز و نفیس تر باشد بفرزندان سپارند

وبحفظان وصیت کنند فیکم للظرف تا اینانرا

دراست مقام وجای باشد ما للابهام

وهو للاهتمام قوله ان شرطیه شرط بود این

که دوست دارید ایشانرا قوله لن یفترقا

لن للتاکید یعنی هرگز فرزندان من از قرآن

وبیزار نشوند وهر که از فرزندان من وقران

بیزار نشود زوال نصیب او نباشد

الحدیث الرابع فی المشارق ان الله لا یجمع

بینی وبین عدوی فی محل واحد عباد حدیث

در حق کد بانوی قیامت است و اشارهٔ حدیث در حق

جمیع فرزندان رسول است صلعم با کافران در دوزخ

نیایند و چون جای کافران در دوزخ باشد

ایشان در دوزخ نباشند چه گمانست ترا ابو طیب

حجام را از آشامیدن خون رسول صلعم که مطهر بود و

بر حجام و خوردن آن حرام از دوزخ مخلص باشد

پس کسیکه از خون جگر و نور دو چشم و مغز و دو ساق

متجسد باشد کی مستوجب دوزخ شود و من گمان

چنین دارم و میدانم که اگر قطرهٔ خون مصطفی صلعم

در دوزخ بیندازند همه آتش پستان گردد

و نیز مرویست که چون قیامت قائم گردد مردمان

با حوران مشغول شوند و منکوحات ایشان بنالند

که ملکا شوهران ما با ما نمی نگرند فرمان شود با

جبرئیل چون محمد بعبادت مشغول می شدی

از پاهایش خون بیرون آمدی آن خون

در حقه داشتندام ببر و بر جبین هر زوجه یکان

یکان نقطه بداه هر که از شوهران به بیند مبتلا

شود. آورده اند هر که از زنان درود بر محمد صلعم بسیار

بیکدم بخواند و بر دوده دغداران دوده بر
جبین خود نقطه کند چون نظر زوج بران زن افتد
مبتلا شود پس خون که در حضرت صمدیت چنین
عزت دارد کسیکه از خویش منجمد شود چگونه
عزیز نباشد[3] شاعری گوید

[3] زیرا چه ولد بعض والد است

گر ز دریا شوند قطره جدا
نکه دریا جدا و قطره جداست
نیست بی زبده شیر اشاره کن
که کدام است شیر و زبده کجاست

سوال اگر این نوع بقیاس ثابت شد می مادر

و پدر روی آدم علیه السلام در دوزخ نیامدی

جواب گوهر از سنگ و مروارید از صدف

بیرون آید اما پرکاله گوهر گوهر باشد

حکایت آورده اند که چون حضرت عیسی علیه السلام

منزل کرد و خلق از وی معجزه خواهند مادر

و پدر رسول صلعم را زنده کنند و ایشان ایمان

ارند در خلاصة السیر میگوید مادر رسول صلعم

بی بی آمنه ایمان آورده است

و بگویند کن جس ... معجزه مادر و پدر پیغمبر را زنده کند

و در احسن الاداب میگوید نبیشد کسی را
کر ذکر مادر و پدر مصطفی صلعم بر سبیل نظر کنند
کر چنین و چنان بوده از آنکه کسی نتواند که ذکر
مادر و پدر امیر و سلطان و استاد و پیر کند اگرچه
چنان باشد که گوید اما ادب مانع است والله
اعلم بالصواب ۞ اللهم انهم قوم لا یعلمون

باب نهم در ذکر منشور سادات

قال الله تعالی ابناؤنا و ابنائکم در تفسیر بخاری
آورده است هرگاه که این آیت نازل شد

مصطفی صلعم گلیم مخطط بر سر گرفت و زیر آن
خود نشست علی و فاطمه و حسن و حسین را نشاند
و چون از مباهله فارغ شدند جبرئیل علیه السلام
بیامد و گفت یا محمد آنانکه با تو در مباهله بودند
فرمان رسید که بر سر ایشان نثار کنم تا مردمان
ایشانرا عزیز و مکرم دارند پس چون جبرئیل[1] بیامد
بر سر مصطفی صلعم دو جعد بافت و سه و هیچ داد
و مقدار انگشت موی پراکنده بگذاشت[2] پس
مصطفی صلعم بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین دو دوگان

[2] و مهر کرد

جعد بکرد و فرمود که این بر سر شما سنت کرده ایم
و بر اولاد شما که از فاطمه اند پس جبرئیل علیه السلام
گفت یا محمد من نیستر در مباهله موافقت کرده
بودم و خادم خانه تو ام و علی را در جنگ یاری
دادم و فاطمه را در نشستن یاری داده ام گهواره
حسن و حسین جنبانیده ام مرا از اهل خاندان خود
قبول فرما و بر سر من جعد ها کن که فرشتگان ملاء
اعلی مرا از اهل خاندان تو دانند و بهر این دعا
مروسیت الی یحرمه الجنة التی ساد سهم جبرئیل

آتش و بخش

پس مصطفی صلعم بر سر منبر جبرئیل جهدها کرد و

پنج ورق و ده منشور که

و در منظومه مولانا کمال الدین فارسی فرموده است شعر

مرا شفیع تنم پنج تن بسند بود

که روز حشر بدان پنجتن رهانم تن

نبی و دختر و داماد و دو گزیده پسر

محمد است علی فاطمه حسین و حسن

و عوض منشور این است که شعر

دو منشور ایزد از دیوان الشابهران داد

الغابت

کہ اقطاع امیری داد و عالم کرد قربت

الفرق دو شق کردن موی تارک سر تا سوی پیشانی

کما روت عائشة فی المصابیح فی باب الترجل

ومعنی المنشور هو نامه کشاده و وجد بافته علو

کذا فی المشکوة

الحدیث الاول فی المصابیح فی باب الترجل

قالت ام هانی بنت ابی طالب قدم رسول الله

علینا وله اربعة غدائر ترجمه ام هانی گفت

بیامد مصطفی برما از مدینه در مکه و مر او را چهار گیسو بود

غدیرة

بافته چنانچه سادات امروز جعدی بافند

ومحل مهر دیگر دو جعد خورد تر میکنند ـه

وفی تاج الاسامی الغدیره گیسو بافته

و در رساله خواجه ک میگوید منشور مهر مصطفی

از گوش گاه دو انگشت فرود تر بود و مهر منشوری

سه کان هیچ داشت و فرود مهر نبوت بود و از فرود

مهر نبوت چهار انگشت موی‌ها پراکنده بود

و در رساله احتساب میگوید که ارسال موی غیر علوی

را امام غزالی مکروه میداند زیرا که شعار علویان

زمان ما هم همین است چون علوی شد تا بلیس حاصل آید

وفی المحیط فی باب الغسل واما الرجل اذا کان فی
راسه شعر مثل ضفائر المرأة کما یفعله العلویون
والاتراک لایجب ایصال الماء فی اثناء الشعر
فی ظاهر الروایة ؛

وفی زاد الارواح قال الاصمعی رح رأیت زین
العابدین علیا اصغر رض وله ذائبتان
الذائبة گیسوی بافته ؛

سوال بعضی سادات موی بند ابریشم بطرح

جعد های بافند جائزست یا نه

جواب در رساله احتساب میگوید که موی بند ابریشمی انداختن جائزست چنانچه ازار بند ابریشمی وکلاه ابریشم ومیان بند ابریشم انداختن و در بیت المنتفق میگوید لاباس بتکة الحریر التکة شلوار بند زیراچه ابریشم نیست وفی المحیط لاباس بتکة ابریشم لانه لایلبس بغیر ازار فقیل قال ابو حنیفة لایکره وقال یکره

ابریشم

الحدیث الثانی فی التاریخ المنتسب الی القاسم

محمد بن الصدیق فی باب السابع عشر حدثنا
بالتوارث قال علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یجوز المنشور لغیر نسبی حاصلہ مصطفی ص فرمود
کہ یا علی روا نیست منشور بغیر نسل من فقال علی
کیف یشتھر ابنائی بین امتک قال ابناؤک
تشتھر بالمنشور ترجمہ مصطفی صلعم فرمود یا علی
روا نیست منشور بغیر فرزندان تو کہ از فاطمہ باشند
وفیہ ایضا الحدیث الثالث یا علی لی المنشور
ولا یفعل المنشور بغیر نسبی و ابناؤک کرامۃ الاولاد الزنا

نسب من

الذین من فاطمة ومن فعل ذالک فقد شهد

علی امه بالزنا وکان فی الاخرة یستوجب النار

وفی الدنیا مستوجب المنع والزجر وکان الرضاء

من امتی لغیر نسبی کالرضاء بشهادة الزنا

علی امه ومن ینتسب بغیر نسبی فلا تمنعوه من

المنشور ومن فعل ذالک بغیر نسبی فهو ملعون

الشفع ویروی کافر منافق انا لا اشفع له یوم القیمة

حاصله هر که بغیر سادات منشور کند بر زنای مادر خود

وبر حرام زادگی خود خلق را گواه میگیرد و هر که بداند که

بود او را منع نکند عاصی باشد واگر حلال پندارد
کافر باشد زیرا که ادعا نسب غیر بحکم نص احادیث
و اجماع حرام است

الحدیث الرابع فی المشارق من ادعی الی
غیر ابیه وهو یعلم انه غیر ابیه فالجنة علیه حرام
فی العلل من استحله یکفر حاصله هر که بدانستگی خود
خود را بر غیر پدر بندد وانرا حلال داند کافر شود
و بهشت بروی حرام کردد

سوال چون بعرف سید اولاد نبی را کویند

اگر کسی او را ناسید گوید فی حالة الغضب

و مفهوم ناسید آنست که او منسوب به نبی و علی

نباشد او را حد زنند یا نه

جواب فی الخانیة رجل قال لغیره فی الغضب

لست بابن فلان لابیه الذی یدعی الیه

فانه یحد وان قال فی غیر الغضب لا یحد

لانه فی حالة الغضب یراد به القذف عادة

وفی غیر الغضب یراد به نفی المشابهة فی الاخلاق

فی الظهیریة واذا نسب الرجل رجلا الی غیر ابیه

بالغضب

بالغضب فعلیہ الحد؀

فی کنز الدقائق اذا قال لغیرہ فی الغضب لست

لابیک حد؀

سوال اگر کسی نے علوی کو یا ند قبل تحقیق استوار دار ریزنامہ

جواب فی التشریح اذا قال الرجل انا ابن فلان

یسمع مالم یخالفہ احد من الاولیاء ؀

وفیہ ایضا ولو قال الرجل رجلا فی الغضب علی

سبیل الطعن اثبت نسبک بعزلان الناس

یشکون فی نسبہ ویطعنون بہٖ حاصلہ

اگر کسی گوید که من پسر فلانم بمجرد قول او اسنوا
ندارند تا آنکه از میراثیان و اولیای وی
مخالف نشوند واین روایت محتجب است که سبب
اجل تحقیق و تصحیح نسب کنند و گواهان طلبند از کسیکه
که خود را علوی گویاند و معروف دران نباشند
اما غیر علوی را شاید که تصحیح نسب علوی کنند
واگر کسی در حالت غضب گوید که نسب خود را اثبات
کن بگواهان تعزیرش کنند زیرا که نسب وی بقول
وی ثابت است و اعتراض نسب وی بر غیر حرام است

مگر که از قبیله او باشد از آنکه مردمان در نسب وی

بدگمان شوند و در آن او را مضرت شود

المقصود مصطفی صلعم و اولاد حسن و حسین منشور

کرده اند و امروز در ترک و هند و حبش میکنند

و در عرب نمی کنند و منشور سنت است و هر که علوی را

از منشور باز دارد فاسق باشد و اگر منشور را استخفاف

کند کافر شود

الحکایت در جواهر التفسیر حسینی میگوید که مصطفی

را صلعم پیش از بعثت منشور نبود بهشت پیران

خود بود روزی مصطفی جبرئیل را از هیبت اشتیاق خود

پرسید جبرئیل غائب شد و باز آمد و گفت یا محمد

تو متابعت جد خود آن ادریس علیه السلام بکن

که مرا ورا دو کبوتر بود یافته قصه وی آنست

که روزی آن ادریس پیغمبر علی نبینا و علیه السلام

مریض شد جبرئیل را فرمان شد که یک جوز از

بهشت با دو خرما از برای ادریس ببر و بگو تا

ان دو خرما بخورد و صحت یابد و این جوز را در نکاح

خود آورد چون ادریس آن خرما بخورد و صحت یافت

وان حور را در نکاح خود در آورد چون مصطفی صلعم

از نسل ان حورست او را دو گیسو ماثر بود والله اعلم

باب دهم در لعن یزید و اشیاعش

قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله

لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا

مهینا فی الکشاف نزلت فی ناس یؤذون

علیا کرم الله وجهه ای آن کسانیکه می آزارند خدا

و رسول خدا را یا آزردن علی و اهلبیت رسول الله

خداوند جل و علا ایشانرا لعنت کرده ست در دنیا

و آخرت و لعنت آخرت جز کفار را نبود پس
ازین معلوم شد که ایذای اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم کفرست و خدای تعالی
ساخته کرده است مر ایشانرا عذابی خوار کننده
سوال معنی ایذا چیست جواب
فی التاج الایذاء آزردن وفیه الشکایة
کسی را رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذا
عام ست سوار کان او را کشد و زند و بد گوید
بحدیکه اگر از مجلس برخیزد و جامه بیفشاند آن

رکنی التکاش

خاک بر اهل مجلس رسد ایذا بود و نیز اگر فرزند
و یا زن و یا غلام و یا متعلق او را ازار دهد آزار بود
کما بینا فی حقوق الاستاد والوالدین و الجار
و نیز روی ترش کردن آزار است زیرا چه چون
عباس رض بر انصار آمد و ایشان روی ترش کردند
مصطفی صلعم در غضب شد و فرمود نباشد ایمان کسی
که عم مرا آزار دهد بجهت کلمه پیاز و سیر بخورد و در مجلس در نیاید
که مردمان از بوی آن در رنج شوند کذا فی المصابیح
والمشارق و ایذاء اهل بیت ایذاء رسول الله است

رسول الله

الحدیث الاول فی الکشاف وشرف النبوۃ

رواہ علی کرم اللہ وجہہ حرم اللہ الجنۃ علی من ظلم

اهل بیتی واذانی فی عترتی ترجمہ مصطفی صلعم فرمود

حرام کردہ ست خدای تعالی بہشت بر کسیکہ ظلم کند

بر فرزندان من و برنجاند مرا در رنجانیدن قرابت من

الحدیث الثانی فی المصابیح قال رسول اللہ صلعم

فاطمۃ بضعۃ منی فمن اغضبها فقد اغضبنی

ومن اذاها فقد اذانی ترجمہ پیغمبر فرمود صلعم

فاطمہ پارۂ من ست هر کہ اورا در غضب آرد مرا هم در

غضب آورده باشد و هر که او را آزار و تحقیق مرا
آزرده باشد و در قتل حسین آزار بر فاطمه بیشتر است
زیرا که درد و الم فرزندان بمادر زیاده اثر میکند
و در ایذای علوی ایذای رسولست درین باب
احادیث متواتر بسیار است بسبب اختصار مذکور نشد
پس ایذای حسینان ایذای مصطفی و علی و فاطمه
است رض و ایذای ایشان بنص احادیث موجب کفر است
و بر موذی لعنت است فلذا اتفق اهل السنة و الجماعة
علی الکفر و اللعن علی قاتل الحسین و آمره کذا فی

السفینة والشریح چه گمانست ترا که ایذای سگ
همسایه بهمسایه سرایت کند چنانچه در باب حق الجار
در فقه خوانده باشی و ایذاء ولد بوالد چگونه سرایت
نکند و این معنی نزد اهل حق و عقل و حس عیانست
آیا نمی بینی که اگر کسی بچه وحوش وطیور را آزارد
ایشان چنان آزرده شوند که از جان نترسند
لاسیما کسی که از افضل البشر و اکمل الفضل و ابلغ
العلم بود از کشتن جگر گوشه حسین و ایذا و جفا
وحقارت و ناسزای وی آزرده نشده باشد

حاشا

حاشا لله لا یظنه احد و این معنی بنص شرع و عقل و
حس ثابت است و بر هیچ صغیر و کبیر پوشیده نیست
مگر نشنیده که هرگاه جبرئیل خبر قتلش میگفت
مصطفی صلعم چند روز گریان بودی و ملول و نگران
می گشتی از کمال محبت و فرط شفقت که بر فرزندان
فاطمه رضی داشت بحدیکه روزی ابراهیم پسر پیغمبر صلعم
و امام حسن و حسین بازی میکردند مصطفی میدید و شاد میشد
جبرئیل بیامد و گفت یا محمد خدا میفرماید که ما ترا از
عالمیان برگزیده ایم و تو با خوردگان و خلق مشغول میشوی

شرط محبت آنست که موت یکی ازین سه اختیار کنی
مصطفی صلعم سر مبارک خود را بمراقبه کشید و گفت
اگر موت حسن و یا حسین اختیار کنم فاطمه بر در دو
گریان شود و این نتوانم دید و شربت فراق او
نتوانم چشید گفت یا جبرئیل موت ابراهیم
پسر خود را اختیار کردم همدران شب ابراهیم را
تپ گرفت و در سیوم روز متوفی شد بسبب آنکه
عالمیان معلوم کنند که رسول صلعم با ایشان
محبت کمال دارد تا از ایذا و عداوت ایشان پرهیز

نماز

تا از کفر و لعنت ایمن باشند و درین فصول هیچ

بشر زاده را که بشیر ادمی پرورده شک و شبهه نیست

شده باشد

و لهذا علما گفته اند که اهانت و ایذا و حقارت

و جفای اولاد رسول صلعم کفر است و کافری

و در مصابیح میگوید اگر کسی علوی را باهانت علویک

گوید کافر شود و بعضی گویند که اگر علویک بتعظیم

گوید کافر نشود لان التصغیر یجیء للتعظیم

ابو القاسم گفت اگر در حالت غضب گوید کافر شود

و در رساله مولانا صدر الدین و مولانا ضیاء الدین

میگوید که علما فتوی داده اند که ایذا و اهانت

اولاد رسول صلعم کفر و کافریست پس چون لعن علوی یک

گفتن کفر باشد لاسیما در قتل و افضاح بطریق اولی کفر بود و

سوال چون قتل مومن نزدیک اهل سنت و جماعت

فسق است پس قتل امام حسین چگونه کفر بود

جواب از آنکه ایذا و اهانت حسنین مصطفی صلعم

سرایت میکند کما بیّنّا بغیر مرغ و ایذا و اهانت

مصطفی صلعم بالاتفاق کفر است و موجب لعن

چنانچه حساً و نقلاً و دیناً و عقلاً ثابت کرده ایم

حسین

۳۰ب

جواب دیگر هرکه ایذاء و قتل مومن رافسق گفته است
مطلق است والحکم المقید بالکفر مخصوص است بحق ایشان
کما عرف فی محله چنانچه مرویست که قذف و
شتم ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عایشه و حسن
و حسین و اولاد ایشان کفر است کذا فی التشریح
والمسطینه وفی الخلاصه و سب الشیخین ایضا کفر
سوال اگر علوی با علوی معاند و مخالف شود
کافر گردد یانه جواب کافر نگردد
زیرا چه ایذاء و اهانت ایشان کفر از ان میگوییم

که سرایت بمصطفی میکند طبعا وحسا از انکه طبع
امام ست با فرزندان هرکرا عناد باشد با پدر وی
نیز معاند شود بخلاف انکه اگر دو پسر از یک پدر
و یا دو چاکر از یک امیر و دو شاگرد از یک استاد
بوند و یا دو غلام از یک صاحب باشند معاندت
با صاحب و پدر و امیر و استاد نکنند و هو المحسوس
چنانچه اگر ذمی با ذمی حرب کند حربی نگردند و اگر
با مسلمانان و یا باکسان خلیفه جنگ کنند حربی
باشند اگر با مسلم با غی جنگ کند حربی گردد

لان الاسلام ملة واحدة كذا فی خزانة الفقه

ان اهل الذمة اذا قاتلوا مع اهل الاسلام

مع ان الباغی او غیره بنقض عهدهم فلوان

عهدهم ینقض بالقتال مع الباغی فالاولی

ان ینقض بالقتال مع اهل العدل ۞ ۞

سوال چون یزید علیه اللعنة از قرابتیان رسول

بود بقتل حسین چرا کافر شود

جواب یزید علیه اللعنة از قرابتیان بود اما از یک

پدر شود و بحث مادر او لاد رسول است که از پشت

مصطفیٰ اند زیراکه در قرابات و برادران هم لشت

بسا تفرقه سبب چنانچه در حدود و قصاص و

جزان خوانند باشی ؞

سوال بعضی گویند که حسینؓ در دشت کربلا در حالت

نزع گفته در بهشت نروم تا کشنده خود را برابر خود

در بهشت نبرم ؞

جواب این سخن محض افترا است و کذب صریح

زیراکه نزع حسین از بریدن سر مبارک است در آن وقت و مقام

هیچ سنی و متدین حاضر نبود و همه شهید گشته بودند

وقول مدعیان علیه اللعنة وگواهی خویشان ومعاندان باتفاق

مردودست کما عرف فی الشهادات ❊

جواب دیگر قاتل حسین باتفاق کافرست

هرگز نباشد که ان شاهزاده کافر راگوید که در

بهشت ببرم وشفاعت کنم ❊

سوال دیگر چون ایذای اهل بیت کفرست

پس معاویه بایذاء علی کافر باشد یانه

جواب معاویه باغی ماوّل بود والماوّل

لیس بکافر ولا بفاسق

وفی التشریح ان عایشة وزبیرا وطلحة تاولوا

ان الخلافة لی لمعاویة ومعاویة ایضا ماول

ان الخلافة لی والماول لیس بکافر ولا بفاسق

التمهید وفی التهذیب طلحة وزبیر تابا ورجعا الی البلد

وقیل عایشة ایضا تابت وقیل ما خرجت

بغیا بل جاءت روما للمصالحة وقطعا

للمنازعة وفیه ان معاویة تاب بعد

نقل علی بن ابیطالب کرم الله وجهه وقال

اخطأت فی الاجتهاد وقال کانت الخلافة

لعلی بن ابی طالب ؎

وفی عیون المجالس وهو ما نقل من کتاب الجواهر

فی باب قضاء الدین قال معاویة لابنه یزید

یا بنی ان الله الحق والله حقهم ای حق علی

الحسن والحسین ولکن غلبنا علیهم غلبة ؎

وفی التشریح ان الباغی الماول لیس بفاسق

لان شهادته مقبولة باتفاق الروایات

لانه ماول فی دعواه لان حد البغی ان یدعی

الامامة مع شبهة کما اجتهدت عایشة

مختاری

وزبیر وطلحة ومعاویة فوقع فی اجتهادهم الخطاء

والعصمة لاتکون لغیر الانبیاء ولانه یجوز الصلوة

ولیتولوا القضاء والحج والجمعة وغیر ذلک من الولایة

من جهة الباغی فدل انه لیس بفاسق

سوال چون یزید نیز باغی بود لعنتش چرا کنم

جواب فی التشریح ان یزید کان باغیا

متغلبا خروجیا والخروج علی الامام حرام

فی الادیان کلها ویزید خرج علی الحسین بلا

تاویل وقتله بالحرب

سوال چون امیر المومنین علی کرم الله وجهه بعد
قتل عثمان رضی الله عنه خلیفه شد ومعاویه در شام
دعوی خلافت کرد معاویه در مصر بادشاه
علم چرا نباشد

جواب معاویه باغی شد زیرا که مصر در تبع
مدینه بود ومصر را ابوبکر رضی الله عنه فتح کرده بودند
وهر که در مدینه بادشاه باشد مصر تابع او بود
واگر کسی از اهل تبع سر بزند باغی باشد
وفی التشریح اول من باغی فی الدنیا معاویه

وهو باغ ماول فلما قتل علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه کانت الخلافة للحسن بن علی
ثم للحسین علیهم السلام وبغی فی عهد الحسین
یزید بن معاویة بغیا تغلبا فتسلسل البغاة
المتغلبة حتی جلس ولید بن یزید واستهدف
القران ثم ابراهیم اخوه ثم مروان وفی عهدهم
کانت الخطباء یلعنون علی اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم فاذا تمت البغاة المتغلبة
جلس ابو العباس السفاح المنصور العباسی

وخلافتهم الی یومنا هذا وحتی قامت القیامة

وبعضی گویند تغلب یزیدیه تا هشتاد سال بود

ودران وقت اتباع یزید لعن بر یزید نشنیدند

بعده ابو مسلم همه یزیدیان را بکشت وامیر المومنین

علی اصغر را بیاورد وگفت بنشین بر تخت خلافت

علی اصغر دست ابو العباس السفاح بگرفت

وبر تخت بنشاند وخود منزوی شد وسجاده

پیش گرفت وبه تشویشات دنیاوی مشغول نشد

ملولان چه حکمت است که اکثر عرب وفارس محب ال رسول شدند

نه بسنده

اکثر

واغلب هند اولاد رسول را منتظر امانت می کنند

جواب در تفسیر ابوالقاسم میگوید چون اکثر

قران نازل شد مصطفی صلعم قرانرا بهر جانبی

رانوشت در ان ایام

فرستاد چون در فارس رسید فارسیان قرانرا

بر سینه نهادند و سلمان فارسی را با خدمتی

وهدایا روان کردند و اسپ دلدل و ماریه قبطیه را

بهدیه فرستادند و چون قران در ترکستان

رسید مصحف را بر سر نهادند و هدایا و خدمتی

روان کردند و چون قران در هندوستان رسید هندیان

قرانرا

قرا نرا از زیر پای واشتند و در گلوی سگ بستند
کیفیت هر یکی پیش حضرت او زند مصطفی صلعم
فرمود فارسیان مقبول دلها و صادق سینها
باشند و تا قیامت محبت خاندان من از
سینهای ایشان نرود و ترکان سرآن و سروران
باشند و هندیان اولاد مارا خوار گشتند
واهون کردانند و ایشان همیشه خوار باشند و یکی مانع
دیگری باشد و امیر خواهد که مال رعیت فرو برد
و رعیت خواهد که مال امیر فرو برد و هیچ بزرگ زاده

بزرگ نشود و همه نا انصاف باشند الا ما شاء الله

مرویست که چون این کیفیت پیش نخست حضرت

رسول گذشت مصطفی صلعم خواست که تا خیم کنند

و لشکر سازند جبرئیل بیامد و گفت یا رسول الله

در هند زمین نخست قدم مبارک کجا خواهی نهاد

از آدم تا اینندم هیچ نبی و ولی در آن زمین قرار

نگرفته است و نخفته و الحق چون کتاب ما را

ایشان چنین کردند متابعان تو از ایشان انتقام

کشند زنان و فرزندان ایشان را اسیر کشند

وبمطالبه ومصادره برهته گردانند ملکا
پادشاها تابعان دین رسول الله صلعم را همیشه
مظفر ومنصور گردانی تا از ایشان انتقام بیرون
گشته آمین آمین آمین ✿
سوال چون ایذا ء ولد بوالد سرایت میکند
بعد مردن مرده را نیز آزاری رسد یا نه ✿
جواب در عقیده اهل سنت وجماعت انست
که مرده را بعد مردن تاثیر ایذا هست چنانچه
در خشم آید و از رنج شود بدلیل صحت عذاب قبر

والا عذاب قبر نازل باشد

ودر اعلام الهدی میگوید میت بلطف وعنف

غاسل متاثر میشود.

ودر آثار است که از صدقه ونماز مرده را سرور

حاصل میشود ودر قذف وذکر بد مرده را حزن

ومضرت مینماید ایضاً در ایذا وسرور یتیم مرده را

آزار وسرور میشود

وفی شرعة الاسلام اتخذوا القبر فی جوار

اهل الخیر فان المیت یتاذی بالجار السوء

کما یتاذی الحی ٭

و در عللی میگوید میت کریه احیا مکروه میدارد

و آزرده میگردد چنانکه وقت سفر کریه را مکروه

می‌پندارند ٭

و در فصوص اشارتیست هر که اولاد رسول را صلعم بیازارد

اگر بیگانه باشد داند که سرانجام به بیگانگی میشود

و در خواب بترساند و اگر بیگانست دلیر گذارند

چون ابوجهل و یزید لعین ٭

سوال یزید علیه اللعنة را قاتل امام حسین علیه السلام گویند یا نه

داند که سرانجام به بیگانگی خواهد کشید ١٢

الثیر کبیر

جواب فی آثار النبوۃ یزید اسم رجل متغلب

قاتل الحسین بن علی رضی اللہ عنہما ۔

وفی شرف النبوۃ لما قتل حسین بن علی رضی اللہ عنہ

کتب ابن عباس الی یزید ابن معاویہ انی لا ارجو

ان لا یملک اللہ تعالی بعد قتلک عترۃ النبی ان یاخذ

اخذا الیما ویخرجک من الدنیا اثیما کفورا فعش ما

استطعت لا اباک ترجمہ چون امیر المومنین حسین

بن علی رض شہید شد ابن عباس رض سوی یزید لعین نامہ نوشت

بدرستیکہ من از خداوند تعالی امید ندارم ازانکہ ترا بر ملک

قائم نداز بعد کشتن حسین ع و کشتن حسین بوی اضافت کرد

و او را وی فقیه با عدالت است و کشتن از آن بوی اضافت

کرد که او بدین امر راضی بود و در اخبار متواتره است

که بارها مصطفی ص میفرمود که از پشت معویه فرزندی آید

یزید نام که فرزندان مرا از وی آزار رسد بجدیکه

معویه از جاع یمین راند کما هو المشهور

سوال چون یزید لعین در محاربه حسین این حاضر نبود

قاتل از کجا گویند جواب از آنکه هر چه لشکر

کاری کنند با مر و رضای امیر کنند لهذا قتل حسین بوی

اضافت کنند چنانچه امیری لشکر را بر امیری فرستند
یا بحصاری نامزد کنند اگر آن لشکر حصاری را یا لشکری را
فتح کنند عرفا و استعمالا بر آن امیر و سر لشکر اطلاق کنند
چنانکه گویند فلان شهر و فلان قلعه را فلان امیر گرفت
چنانچه گویند سلطان سکندر دارا را بکشت و گویند فریدون
عرب و عجم را گرفت و فی الواقع امیران وی گرفته
بودند و سکندر دارا را نکشته فی الحقیقة و هو عیان
لا یحتاج الی البیان والآمر کالمامور و السبب کالمسبب
و الناس مسئول عن رعیته پس اضافت محقق شد

کہ یزید پلید لعین طرید بقتل حسین امین شہید آمر و راضی بود

سوال چون رضای یزید لعین بقرینه اضافت

معلوم شد بصریح نیز ثابت ست یا نه

جواب بصریح نیز ثابت ست کہ یزید لعین بقتل

امام حسین امین آمر بود

فی دستور الحقائق اختلفوا فی یزید بن معویه

قال المعتمدون انه کان راضیا لحرب الحسین

وامر بقتله واهان راسه واهل بیته

بانواع الاهانة وهو المشهور بتفاصیل مختلفة

فلا يمنع اللعن عليه ومن اعانه لانه كفر بالله
حين امر بقتل الحسين وحربه والائمة اجتمعت
والائمة اتفقت على لعن آمر وقاتله لان الآمر
والراضي بالكفر يكفر قبل ان يفعله المامور
وقيل ان يزيد لم يأمر القوم بحرب الحسين وهم
قتلوه بغير امره قال الامام مكحول ابن فضيل
النسفي هذا القول ليس بصحيح
وفي فتاوى الكبرى ودرجة العلماء والروضة
الزندوسية اكتحل يزيد بن معوية يوم عاشورا

بدم الحسین او بالاثمد لتقر عینه و ینظر
الی الحسین القتیل و حاصل الخلاصة
والخانیة وغیرها وعبارة التشریح اختلفوا
فی الاکتحال یوم عاشورا وقال بعضهم مندوب
لان النبی علیه السلام فعل ذلک وقال بعضهم
مکروه لان یزید بن معویة فعل ذلک
وقال بعضهم لا باس به وقال بعضهم انه بدعة
و در رساله عبهری میگوید یزید لعین سر مبارک حسین
این را چندانی بر سر نیزه داشت که در کلمه مبارک

کنجشک بیضه او رد

و در قصص بخاری میکوید در ان ساعت که سر مبارک

حسین ابن علی را بپیش یزید لعین اوردند یزید لعین

در شادی شد و خمر میخورد و سر مبارک را بپیش نهاد

و انواع اهانت میکرد انخبر ببعضی صحابه رفت

کریان بیامدند و کفتند ای ملعون چه کردی و

چه میکنی ایشانرا نیز یزید لعین کردن زنانید

کویند که ایشان هفت صحابه بودند که انروز

ان هفت صحابه را نیز کردن زدند و ایشان شهادت یافتند

لعنت کند چکاوک هر صبح بر یزید

لعنت همیکنی تو بدانم چکاوکی

و در غرر السیر میگوید از امام شعبی روایت است

[illegible]

که بعد قتل حسین این فرزندان مشکوحه وی را

یزید لعین در دمشق چون اسیران بگردانید

و در مناهج میگوید ولید بن یزید لعین قران را

هدف ساخته بود

و در تهذیب الکامل میگوید که یزید لعین در دهان

مبارک حسین این سیخ میزد و انواع اهانت میکرد

و در قصص مشکوة میگوید که یزید لعین سر مبارک
حسین امین را بانواع اهانت کرد و در مدینه
نامه فرستاده بود که سر مبارک حسین امین را
برابر نامه روان دارند.

و قصه واقدی میگوید که بعد شهادت حسین امین یزید
لعین در مدینه لشکر فرستاد و ابن عقبه سردار لشکر
بود یازده روز در مدینه مبارک جنگ شد پنج
هزار و پانصد صحابه شهادت یافتند مدینه و خانه
مصطفی صلعم تا سه روز غارت کردند و درخت

ام المومنین ام سلمه و حفصه غارت کردند و حرم
رسول علیه السلام که امروز زنش بود نیز بطریق
بندیان گرفتند ٭

و در مشکوة میگوید که سر مبارک حسین بن علی را
رنگ کرده بودند برنگ وسمه که شکل رنگ
نیل است ٭

و در صحیح بخاری و مسلم میگوید که انس گفت دیدم
سر مبارک حسین را بیاوردند و در طشتی از گونه
نهادند و بر بینی مبارک او بنوک نیزه میزدند

درون شهر

وبطریق تمسخر واستهزا کلمات میگفتند ودر
اهانت کردن سرمبارک حسین امین که از یزید لعین
صادر شد روایات بسیار واثار کثیر ست از جهت
اطالت نوشته نشد وازانجمله ست که حضرت
قطب المحققین شیخ رکن الدین علاء الدوله
السمنانی که در رساله فلاج آورده ست که
در حینی که سرمبارک حضرت امام حسین نزد یزید آوردند
این ابیات بنظم آورده بطریق سرود میخواند

نظم

یشیر الیها بالبنان کانما

یشیر الی البیت العتیق المحرم

فان حرمت یوما علی دین احمد

فخذها علی دین المسیح ابن مریم

وگویند در وقت شنیدن واقع کربلا ابن اسحاب نیز مسیحی بود

فیالیت اشیاخی ببدر شہدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

لاہلوا واستہلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید تشل

لست من خندف ان لم تنتقم

من بنی احمد ما کان فعل

لعبت ہاشم بالملک فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

قد قتلنا القوم من ساداتہم

و

وعدلناه ببدر فاعتدل

واشدد قباد فی البید و بقا

فی الدعاء لاتشکل ولا تکل

حاصل الامر چون قتل حضرت حسین بوی اضافت

از مصطفی و ابن عباس و سائر اکابر واسافل

وانام و مردان و زنان و کبار و صغار از انگاه

الی یومنا هذا بس بتحقیق شد که او بقتلش آمر

وراضی بود و بروایات صحیح نیز ثابت شد

پس بروی لعنت باتفاق جائز ست و فحوی

ہمبرین نولست

وفی تمہید السلمی اختلفوا فی لعن یزید بن معویۃ

قال بعضہم لا یجوز اللعن علیہ لانہ کان امام

المسلمین فی سنین وقال بعضہم یجوز اللعن علیہ

لانہ کفر باللہ حین امر بقتل الحسین ورضی بذلک

وقال بعضہم ان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین

انما امرہم بطلب البیعۃ او باخذہ وحملہ الیہ

وہم قتلوہ بغیر امرہ وما رضی بذلک والاصح

ان نقول انہ لو امر یزید بقتل الحسین او اجازہ

او رضی بذلک او جوز اللعن علی اهل البیت

فانه یجوز اللعن علیه والا فلا   حاصله

بعضی گویند لعنت بر یزید روا نیست از آنکه امام مسلمانان

بود فمقوله یزید متغلب بود نه امام زیرا چه

امامت امیر المؤمنین حسین را بود چنانچه از الکا

الی یومنا هذا خطبه خلافت وی از خطبای اهل

سنت و جماعت شنیده باشی و بعد شهادت

حسین گویند که بعد ششماه یزید پلید مردار شد

و کلیهم بپوست فالدلیل یمنع اللعن علیه فاسد

والبناء علی الفاسد فاسد جواب دیگر

واگر تقدیر بمنع لعن بر و کنیم که امام بود و الامام

علی الکفر لیس معصوم فدلیله لا یفید

بعضے گویند که یزید پلید لعین بقتلش راضی و آمر نبود

منقول له مخبر این خبر نافی ست و قول النافی

مردود ست باتفاق الروایات کما عرف فی الشهادة

و بعضے گویند یزید لعین لشکر را نفرموده بود بکشتن حسین

این بلکه فرموده بود بطلب بیعت لشکر فرستاده بود

اضعف ست بوجوه وجه اول انکه خلیفه بر حق

واما

و امام مطلق حسین امین بود امام حسین را بیعت

کر ان باغی متغلب را بقهر و قصد و حرب و غلبه

بدست می‌اورد نه باغی متغلب را که پادشاه و دنیا جوست

را بطلب بیعت لشکر فرستد وجه دوم انکه

هیچ عاقل نه پسندد که چهل هزار سوار اب فرات را

بگیرد و دو روز تشنه دارند و جنگ شود و فوج

لشکر ایشان او را امر بنامردی نکرده باشد وجه سوم

انکه چهل هزار سوار بغیر قصد حرب بطلب بیعت ایشان هیچ

عاقل هرگز نپذیرد که نامرد نکرده باشد کمان نیک است

که این دلائل ضعیفه اتباع وی اقامت کرده اند

بوقت ملک مروانیان آنکه گفته و بعضی گویند یزید پلید

لعین بقتل حسین امین شهید آمر و راضی بود

و این قول موافق اخبار و مطابق آثار مشهور

و متواتر است کما بیناه و غیر مرة و او برضا و امر

بقتلش کافر شد لان الرضا بالکفر کفر و

بالفسق فسق و لعنه کفر قوله والاصح لعنه الاصح

فتوی است چنانچه در ذخیره و مضمرات و کشف مذکور است

وقد ذکرناه من قبل

وفى النسفية شرح العقائد لمولانا سعد الحق
والدين رح فى الكف عند ذكر الصحابة اختلفوا
فى يزيد بن معوية حتى ذكر فى الخلاصة وغيرها انه
لا ينبغى اللعن على يزيد ولا على الحجاج لان النبى صلعم
نهى عن اللعن للمصلين ومن كان من اهل القبلة وما
نقل من لعن النبى لبعض اهل القبلة فلما انه يعلم
من احوال الناس ما لا يعلم غيره وبعضهم اطلق اللعن
عليه لانه كفر بالله حين امر بقتل الحسين واتفقوا
على جواز اللعن على من قتله او امر به او اجازه او رضى به او استبشر

والحق ان رضا یزید بقتل الحسین واستبشاره
بذلک واهانة اهل البیت مما تواتر معناه وان کان
تفاصیله احاداً فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه
لعن الله علیه وعلی انصاره واعوانه حاصل و خلاصه
وجزان میگوید که لعن یزید واجب نیست وهو لاینافی الجواز
والاستحقاق کذا فی المعدن لفظ ینبغی یستعمل
دون الواجب وفوق المستحب ولعن بر اهل قبله
وقتی منهی است که کفر وی معلوم نباشد وانیمعنی هم از
قول امام مستفاد است وهو قوله لان النبی صلعم نعلم من

والاستحباب

اعوان

احوال الناس و چون یزید بقتلش کافر شده و کفرش
بما معلوم گشت بحکم ظاهر بس لعنت کردن برو جایز
باشد دیگر اگر کسی کفر کند تا هم از آن فعل توبه نکند
و راجع نشود اگر چه جمیع اساس شرایع برپا دارد
مؤمن نباشد و در توبهٔ یزید پلید هیچ قولی از
علمای ثقات نیافتیم تا دلیل منع لعنش بودی
دیگر آنکه اگر یزید بقتلش راضی نشدی ظل المؤمنین خبر
در حق وی بودی دیگر آنکه اگر ایذای اولاد رسول ص
باتفاق کفر نبودی باصلاح کار آن پلید می کوشیدیم

کافر

علی سبیل الاستحباب والاستحسان وبعضی بروی لعنت

مطلق گفته اند سوا رکان اہل قبلہ باشد یا نباشد

زیرا کہ بامر قتلش کافر شد و بر کفار لعن جائز ست

ذلعن فرق لان اللعن علی الکافر للطرد من الرحمۃ ابداً

وسرمداً وعلی الفاسق للطرد فی التوقیت کالناس

للکافر بالتابید و بالفاسق بالتوقیت

قولہ حین امر یعنی یزید کافر شد ہنگامیکہ فرمود قتل حسین را

لان الامر بالکفر کفر سواء یفعلہ المامور اولا

واتفاق اہل سنت وجماعت انست کہ لعنت کردن جائز ست

هر که امیر المومنین حسین را کشته است یا بکشتن فرمودست

و یا رضا داده و یا لعن گفته و فرموده و روا داشته

بر اهلبیت رسول چنانچه می آرند که یزید پلید در جمعه و عید

بعد خطبه خواندن بر اهلبیت رسول لعن میگفته و لعن را

حق گمان میبردند   و فی اللامشی الحق والصدق و

الصواب بمعنی واحدست   قوله ان رضا بزید

ان ناصبة و اسمها رضا و خبرها مما تواتر   و متواتر

بر دو نوع است تواتر لفظی و آن نقل عبارت بحروف

والفاظ متفقه است کالقران   دوم تواتر معنوی

چنانچه شجاعت حضرت علی رض و سخاوت حاتم و علم ابو حنیفه

وعدل نوشیروان وتفاصیلها مختلفة وهی بمجموعها

تدل علی معنی واحد فدلت بجمیعها علی ثبوت ذلک المعنی

بطریق التواتر وان لم یقع العلم بکل فرد من تلک الافراد

او نقول وان کان هذا علی طریق الاحاد لکن وقع

العلم بهذا المعنی علی سبیل التواتر یعنی این همه

تواترها معنویست بتفاصیل مختلفة چنانچه بعضی گویند

در جنگ احد حضرت مرتضی علی رض فوجها شکست و بعضی

گویند در خیبر کنده و بعضی گویند حصار سلاسل فتح کرد

وغیر ذلک قوله والکان تفاصیله احادا اکرچه

بر طریق فرض و تقدیر تفاصیل احاد باشد فنحن لا

نتوقف الفاء للحکم بل فی ایمانه بل بهنا للتاکید

کذا فی الزاهدیة عند قوله تعالی بل الذین کفروا

یکذبون والله اعلم بما یوعون ای این کافران

قرآن را قبول نمیکنند و نیز در دروغ میکویند

فالحاصل صدق و صواب انست بدرستیکه یزید پلید لعین

بقتل حسین امین و طلب شادی کردن وی بدین

اهانت بر اهلبیت رسول از اخبار است کر ان اخبار

تواتر معنویست اگرچه تفاصیل احاد باشد پس حکم آنست

که ما توقف کنیم بر عدم رضای وی و نیز در ثبوت ایمان وی

لعنت خدا بروی باد و بر یاران او و اعوان وی

ولهذا قال قطب العالم جلال الحق والشرع والدین

در محل ولد ملعون فی قصیدته اللامیة شعر — الآمالیه

ولعنة العالمین علی یزید

لان شقاوته بین فی الفعال

وقال حماد بن علقمة فی قصیدته قصیدة

الا لعن الرحمن لآل معاویة

وال

وال حرب عند لعنة لا يقطر

بعد د الحصا والنمل والابل

وبنت الذی یتزوجه وتبكر

وقال احد من المتاخرين في مجانب الاماكية شعر اللامية

ولا ينظر يزيد بعد موته

سوی الملعون في ايذاء عاله

قال الشاعر؛ بيت

همی گویم بر و لعنت کشاید

ولی بجید بل بجید باید ایضا

با غض ال محمد جاودان در دوزخ ست

کافر و ملعون یزید زرد کوش و رو سیاه

مذهبی رافضی و خارجی از روی شرع [illegible]

لا تقتدا این بر سه یه [illegible] نار و نعنت ولو رباه بیت

اب کوثر کی خورند انها که دادند از حجر

دین خود از دست بر امید دنیا و غرور

سوال صاحب امامیه و امثال وی لعن بر یزید

منع میکنند قول ایشان حجت یا نه

جواب قول ایشان حجت نیست بوجوه اول انکه

مذهب وعدالت ونام صاحب امامیه واحتمالش

محقق ومعلوم نیست ونیز دانسته نمیشود که از

اعوانش بود یا نه چون مشهور نیست متواتر نباشد مشهور باشد

وفی الخانیه وغیرها خبر المستور کالفاسق الحسامیه

لایکون قوله حجة باتفاق الروایات لعدم المعرفة

فی فسقه وعدالته دوم انکه چون صاحب امامیه متهم است لامیه

که گویند وی از اعوان وهواخواهان یزید پلید بود وعلیه ما علیه

ز اجماع علمای اهل سنت واهل بیت اجماع است

اگر دو یا سه باشند کما عرف فی الاصول

فقول آمنهم مردود فی الادیان کلها   سیوم آنکه

لا مسبه

چون صاحب ارالبه منع لعنش بغیر دلیل کرد و قول مجتهد

بغیر دلیل حجت و موجب فتوی نیست و فی جمیع الکلام

وفی السراجیة قال ابو یوسف و زفر و عقبة بن یزید

لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا مالم یعلم من این قلنا

چهارم آنکه فتوی بر لعن یزید اولیست زیراکه مصطفی

و ابن عباس و سائر کبار قتلش بیزید اضافت کرده اند

و آمر و راضی نوشته اند و عدالت و دیانت حماد

بن علقمه و سید جلال الحق والدین البخاری و مولانا

سعد الدین معلوم نیست که در ورع و تقوی بپایه عمر

بوده اند چون ایشان بروی لعنت کرده اند پس فی نفسه

بر رخصت لعن وی اولی تر باشد

وفی السراجیه سئل الامام العلی السغدی رحمه الله

عن الفقیه حین افتی بجواب۲ین کیف یتبع قال یتبع

اقدمهما بعد ان یکون اورعهما ۔ تتمه اگر اموات

دلیل کنند که لم یامر القوم لقبلة فجوابه قلنا من قبیل

تتمه اگر تمسک کنند بر قول و لا نکفر و الاهل القبله

قلنا فی شروح الحافظیه ای لا تعاملوا بهم کمعامله الکفار

مختلفین۲

کالخراج والجزیه ونحو ذلک مما ذکرناه فی تکلیف المرتدین

هفتم آنکه چون در کتب تفحص کردیم که در منع لعن وی
هیچ روایتی بنص صریح از امامان مذاهب اربعه و تلامیذ
ایشان یافته نشد و در جواز لعن وی از بعض
کبار اخبار و اقوال رسیده کما ذکرنا فی تکلیف
بقول صاحب الالهامیه و امثاله

هشتم اگرچه عدالت و مذهب صاحب الالهامیه و امثالهم
معلوم باشد منع وی مقتضی حرمت نبود لانه یمنع
بالظن الا ان نهی الله و نهی رسول لا یقتضی الحرمة

الالهامیه

بالظن

بالاطلاق لانه متنوع بالانواع وهی الکراهة

والحرمة والشفقة والکرامة کذا فی کتب الاصول والبزدویة

ہفتم آنکه چون بتواتر مسموع است که ایذای خاندان که

از یزید پلید لعین صادر شده است بس علامت و اعانت

وی اسارت او بست زیرا که اگر کسے با فرزندان

بادشاه عناد کند یا باغی شود نتواند کسے که خواص و کسان

شاه باشد برعایت او دم زند وعلیه النصوص والاخبار

والمعقول والمنقول

وفی الحافظیة وما ورد به الشرع ولا یاباه العقل

مجیب قبیوله برابنه از مصطفی صلعم این آیت که در بارهٔ

وی پدر خود و بهر امت در بارهٔ حسن و حسین و فاطمه از

جهت شفاعت آورکابین فاطمه و فقر و آزادی دوزخ

باشند و فقر مصطفی و مرتضی و حسن و حسین و فاطمه شفیع

مجرمان باشند و حسن و حسین که عظمت ایشان شمه شنیدی

بهلاک رسانند از امت این شرد که رعایت و اعانت

موذیان خاندان وی کنند و کوشند اللهم متعنا

بعصمه و بحبهم ولا تهلکنا مع الهالکین ببغضهم

شرط محبت الست که از اندوه دوست اندوه کنی و دشمن او را

دشمنی و دشمن صحابه و برا از دشمنان خود دشمن تر دانم

و آنچه در باب دشمنان باید کرد در حق دشمنان وی کنی

و در کفایه شعبی میگوید روزی وزیر عبد الملک بن مروان

امام شعبی را پرسید که از وقت رحلت مصطفی صلعم

تا امروز پنجاه سال برآمده است و زیر یاران همچنان حادثه گردند اما

نماز و حج و زکوة و روزه بجای آرند و در مودت و

محبت مصطفی صلعم مبالغه میکنند بحدی که عبد الملک شنید

که موی مبارک محاسن مصطفی صلعم می آرند و در مصلی نهاد

باستقبال بیرون آمد و در صندوقی که موی مبارک بود

بر سر کرده در شهر در آورد امام شعبی گفت مثل شما

بکسی مانند که مصحف در زیر پا نهد و کفش پیغمبر صلعم بر سر

زیرا که من نزد صحابه کبار رفته بودم که ایشان در آن وقت

در حصه حیات بوده اند و بهر عمر مانده نزد بعضی از ایشان

رفتم دیدم بعضی ترک جمعه و صحبت با اهل و عیال کرده اند

و بعضی منزوی بکنج و در دشت مانده اند پرسیدم چرا

چنین شده مانده اند گفتند که روی آنچنین است

که ظاهر دعوی ایمان کنند و جگر گوشه رسول صلعم را

آزار داده اند و ناحق کشته نتوانیم دید پس غرض برآن

وزارت دست برداشت و تائب شد القصه یزید

لعین بامر قتل حسین ابن باتفاق کافر و مردود شد

و موجب لعن گردید

سوال اگر کسی قیاس کند قصه برادران یوسف بر یزید

و گوید که در تفسیر احقاف میگوید که کشتن و قصد کشتن

پیغمبر کفر است و برادران یوسف از گفتن اقتلوا

یوسف کافر نشدند بدلیل آنکه ایشانرا در نبوت یوسف

علم نبود همچنین یزید را علم نبود که کشتن حسین کفر است

و اهانت ایشان اهانت مصطفی صلعم خواهد شد پس قاتل حسین

و آمر وی کافر نباشد

جواب این بچند وجه است اوّل آنکه کسیکه

که بیداد را علم نبود خبر منفی است و خبر نفی منفی است

دوم آنکه علم و عدم علم امر مبطن است و نحن نحکم بالظاهر

لهذا در ینابیع میگوید هزل بکفر کفر است اگرچه

قصد کفر نباشد

و در شرح لامیه میگوید که هازل بکفر عند الله و عند الناس

کافر است سیوم آنکه عدم علم در حق کسی کنند که او

مجنونک یا دیوانک یا صغیرک باشد و نیز نابالغ را

انچنین نبود چهارم انکه در تفسیر فقها میگوید
که اولی انست که ما حکم بقطع نکنیم که برادران یوسف
انبیا بودند یا نه زیرا چه نبوت ایشان بدلیل قطعی
و بخبر صحیح ثابت نیست پس هرکه گوید ایشان انبیا نبودند
معصوم نیستند پس چرا کافر نباشند پنجم
انکه اگر تسلیم کنیم که برادران یوسف علیه السلام انبیا بودند
وان فعل از ایشان در حالت صغر و نارسیدگی صادر
شده بدلیل قوله تعالی یرتع و یلعب و بدلیل انکه
بپیرهن خون آلودی مستدلا آوردند و گفتند فاکله الذئب

و فعل صبی معفوست کذا فی تفسیر الکشاف

و نیز بود بعضی صغیرک و یا نا بالغ نبود که این قیاس برود

توان کرد تتمه انکه بر تقدیر تسلیم بلاغت ایشان

نگوئیم که اقتلوا یوسف از ایشان صادر شده است

بر دلیل قوله تعالی یخل لکم وجه ابیکم اگر بیگانه

نبودی یخل لنا وجه ابینا گفتندی

و در تفسیر امام نجم الدین میگوید برادران حضرت یوسف

باندیشه شدند که با یوسف چه باید کرد شیطان لعین

بصورت پیری شد و بیامد و گفت یوسف را بکشید یا در جای کنید

ایشان گفتند با پدر عاق خواهیم شد و بخدای

عاصی خواهیم گشت شیطان گفت استغفار کنید

و از صالحان گردید

امام رکن الحق والدین المعروف بخواهرزاده رحمه الله

میگوید که اقتلوا یوسف از برادران مهتر یوسف حدیث

نفس بود بغیر عزم و بغیر قصد و جزم و حدیث نفس

عفو شد پس استدلال منع طعن بر یزید برین از اتمام دور است

و این تمام بحث در اعلام الهدی و غیره مذکور است

الحدیث الرابع فی الکشاف الاول من باب علی

بغض آل محمد جاء يوم القيمة كتب بين عينيه

آيس من رحمة الله الا ومن مات على بغض

آل محمد مات كافرا الا ومن مات على بغض آل محمد

لن يشم رائحة الجنة مصطفى فرمود صلعم بدان و آگاه

باش هر که بر دشمنی اولاد رسول بمیرد بیاید بروز قیامت

در حالیکه نوشته باشد میان دو چشمش که نومید است

از رحمت خدای تعالی و هر که بر دشمنی اولاد محمد بمیرد

کافر مرده باشد و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد هرگز بوی بهشت

بوی نرسد و

الحدیث الرابع فی الاربعین من ابغض اولادی

فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله تعالی

ومن ابغض الله تعالی فهو فی النار مصطفی صلعم فرمود

هر که دشمن دارد اولاد مرا بدرستی وتحقیق که مرا دشمن داشته

باشد وهر که مرا دشمن دارد بتحقیق خدای تعالی را دشمن

داشته باشد وهر که خداوند تعالی را دشمن دارد در آتش رود

والنار ابلغ من جهنم لان جهنم مقام وسیع یمکن ان

لایکون فی النار بدانکه دشمن سادات بتحقیق دشمن

خداست ازانکه مصطفی محبوب خداست وعلوی محبوب

مصطفی است هر که گوید که محبوب رسول را دوست نمیدارم

کافر شود بجهت آنکه اگر گوید که مصطفی صلعم کدو را دوست

داشته است و من دوست نمیدارم کافر شود

و در فتاوی ظهیری آورده است که روزی هارون الرشید

یکجا — با امام ابویوسف قاضی طعام میخورد و ذکر کدو افتاد

امام ابویوسف گفت که مصطفی صلعم کدو را دوست میداشت

حاجب هارون گفت من دوست نمیدارم ابویوسف گفت

یا امیرالمؤمنین بفرمائید که این حاجب توبه کند

و یا بگو گردن زنند من فتوی میدهم در کشتن این حاجب

پس آن حاجب فی الحال توبه کرد چون از دوست
نا داشتن کرد و کفر لازم بود خاصه از نا دوستی علویه
که احب الاحبا بود کفر تر باشد بدانکه هر که رعایت
اولاد رسول کرد از ضلالت بهدایت و از شقاوت
بسعادت یابد ای عزیز من در حکایت وارد است
که در زمان سلطان شمس الدین التمش دهلوی سادات را رواج نبود
روزی گبری مسلمان شده بر سلطان رسید سلطان با او
الفت کرد و او را یکی از خواصان خود گردانید
و هر بار وی را باسلام ترغیب می‌نمود روزی گفت

محمد بشر بود یا ملک گفت بشر بود گفت اگر وی را اولاد

میبود موجب سجود و ایمان میشد سلطان گفت فرزندان

وی اصحاب درجه و منشور اند که ایشان را سید خوانند

کبر نعره زد و گفت ای شاه این جنس در شما اهل سنت

دشمنی مردمان اگر برکات شما می بینند ما را نماز و عا

می اید پس معلوم شد که جد ایشان محترم است ای شاه

گرویدن در دین کسی که فرزندان او چنین باشند ترا دعوی

خلافت جد ایشان حرام و ناجایز است ای شاه قیاس کن

در شهریکه فرزندان پادشاه را چنین خوار کنند و مهتر خرد

و حرب قائم گردد ای شاه در میان قوم مازندران

اشراف اند اگرچه ما را نیابت و خلافت از ایشان نیست

اما اگر ایشان را بکشند یا بیازارند ما را و ابراهیم از شرع   در سبب بکشیم

چهار التماس داریم اگر باجابت مقرون کنی از ایشان و خلافت

تو درست باشد والا کفر و کافری بهتر است و از زندگی گردن

و از گذاشتن خلافت بهتر است   اول آنکه انعام

و اکرام در بارهٔ ایشان فرمائی که از احتیاج خلق فارغ شوند

دیگر ایشان را بنظر اهانت نبیند و تو نیز حق خلافت

و نیابت جد ایشان بجا آورده باشی   دوم آنکه

اگر بخواهیشان را انیس و جلیس خود گردانشان تا بدین بهانه

چیزی بخدمت ایشان از تو برسد   سیوم آنکه

اگر نزد بعضهای این علمای اهل تبار را که فتوی دهند

که محمد را فرزندی و ولدی نبود و هر که خود را پسر او خواند

خون او در گردن او باشد   چهارم آنکه اگر علمای حق

نگاهدارند و فتوی بدروغ ندهند این چیزها ترا میسر نگردد

از دین حق ایشان بازگرد و در دین کفر پیش گیر تا ترا حق

ایشان و حق جد ایشان ادا نمودن نباشد و بدان گرفته

نشوی جای خنده و محل طعنه نباشد عجب ترین اعجاب است

که گبران از زشتی معامله ایشان خود را سختی تر دانشد

پس سلطان وی را در کنار گرفت و نعره زد و بصفت

و تحسین گبر آغاز کرد و گفت که در چنین حال کفر چگونه باشد

و با این معامله که ما داریم دین چگونه گیرد در حال کلمه گفت و

مسلمان شد و یکی از واصلان حق گشت ببرکت رعایت

اولاد رسول صلعم حق آرند که بعد از آن سلطان شمس الدین

انار الله برهانه در حق سادات اعتقاد راسخ و عقیده

صادق داشت و بارها می گفت که فردا ما را از شیخ و

دانشمند مخلص نباشد فردای روز قیامت کار بسر سادات

هر که مخالف رسول الله باشد نه هیچ نبی وی را اگر ماند و نه هیچ ولی بر خود

بخواند چرا آن کسی زهانده و هر بار سید السادات جنید مبارک

تخم نو برا بیار خاص و عام متصل خورد تش نزدی و بارها

سید قطب الدین را راست خود جای داد و بارها دست

در دامن مبارک سید که تخم نوی زدی و تواضع و شکستگی کنی

که من ترک عجمی ام به برکت جد شما به پادشاهی رسیده ام

و به صحبت نفس گرفتارم و دست در دامن شما زده ام که

فرزندان و جگرگوشگان رسول‌اند و با سر و اعمال میان حشر گردد

و از انبساط کجا دارید فردا این عاصی را از دست نگذارید تا حجت باشد

از نسید مبارک جهنه نار رستید تا فردای قیامت

شفاعت کنند عزیز من روز قیامت روز صعوبت

امیر انجا اسیر گردد و اسیر انجا امیر خواهد شد

و شاه بفقیر پناه اورد و هر یکی متحیر و مدهوش باشد

انبیا و اولیا مبهوت شوند و نفسی نفسی گویند تا انکه

آدم سوی علم مصطفی صلعم بشتابد و خلیل الله شفاعت

خواهد و مصطفی صلی الله علیه واله وسلم که شفاعت کنند

هر که محب و مخلص خاندان است از شفاعت مشرف گردد

و معاند و مخالف از شقاوت سرنگون شود و دوستان

سبب اصفیا و محبان اولاد وی بر سریر بهجت
در سرور شوند و دشمنان در حزن محزون در دوزخ
روند   عزیز من هر کرا بدولت و نعمت سرشته
و آراسته اند و خصال حمیده و عادات ستوده
پیراسته اند روح او را با قلوب اطهار اولاد
سید ابرار مونس کردانید اذا اراد الله
شیئا هیا له اسبابه سعادت در رعایت
ارباب سیادت است   هم ازینجاست که درویشان
مرید از شجره و صفت تا مراتب هر کسی بتربیت شناسند

نیکو اندیشند که سادات از خانه مصطفی صلعم

و مرتضی پیغمبرزاده اند اگر هزار در هزار پیر جمع شوند

که معاند اولاد رسول باشند نتوانند رهانند بلکه مرید

هرکه معاند اولاد رسول باشد فردای قیامت آن پیر نیز

شرمنده گردد آیا نمی بینی که اگر کسی از خواصان

شاه رعایت معاند شاه کند و یا بر خور جای دهد

او نیز در بلا افتد و این نوع عیانست اعجب

جامع این مجموعه و کاتب این رساله و قاری این

پیطور و سامع این مذکور را از بهر علم سید عالم معذور

و بحبت اولاد مخصوص فرمای و بهبرین میران
و برانگیزان و برکات آن بابین بیچاره ارزانی
کردان و با یار و اجداد و اولاد و احفاد آنحضرت
و اولیای او صلعم نجات فرمای بمنه و کرمه
لله در القائل ابیات

سادات نور دیدهٔ انسان عالمند
از حرمت محمد و از عترت علی
فردا طعام معدهٔ دوزخ کسی بود
کامروز در محبت شان نیست ممتلی

گر خورده نزد ایشان صادر شود چه باک

نتوان بر یدِ خدمتشان از جناب‌شان

بر حکم آنکه سید کونین گفته است

الصالحون لله والطالحون لی

الحمد لله که رسالهٔ مناقب السادات شیخ شهاب الدین دولت‌آبادی

از دست من کم‌نام حسیب الدین احمد عفا الله عنه الی الابد

بتاریخ ۸ اگهن سنه ۱۲۹۶ بنگاله موافق ۲۲ نومبر سنه ۱۸۸۹ع

بروز جمعه با تمام رسید و پیشکش جناب سیادت مآب مجی لانا

و بالفضل اولانا حسیب الدین احمد صاحب مد ظله العالی نموده شد

ساداتِ افضلند و کرد وصف شان حجج
اولاد مصطفی و جگر گوشهٔ علی

بر فضل شان کلام خدا ناطق ...
کالفضل ...

قد وقع الفراغ من تصحیح هذا الکتاب [illegible] اول [illegible]

[illegible] ۱۳۰۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد [illegible]

رضا [illegible]